کلمه	اعراب	معنی	کلمه	اعراب	معنی
اسپهید	بضم بای ابجد	سردار لشکر بعربی رئیس الجند	اشکم	بکسر اول و سکون مهمله و کاف تازی	فکر و اندیشه و خیال
اسپهبد	بکسر اول و سکون سین مهمله و کسر بای فارسی و سکون ها و ضم بای ابجد و سکون دال و فتحه حا نقطه دار و را مهمله و واو معدوله	نفس ناطقه باصطلاح		با الف و کسر لام و شین معجمه	
		اشراقیان فارس	اسن	بفتح اول و سین مهمله و سکون نون	جامه و ازدن پوشیده
اسپهبد خورد	بروزن اسپهید خورد	نفس ناطقه	اشام	بشین معجمه بروزن طعام	اندک خوردنی چون قوت لایموت
اشتر	بفتح اول و سکون مهمله و فتحه فوقانی با الف و ضم اول نیز	تفسیر کتاب زند که زرتشت از سوی یزدانش نمود و بکسر اول شتالنگ کنده	اشتر	بفتح اول و سکون معجمه و فوقانی با الف و دال ابجد	روز بست و ششم از هر ماه شمسی و نام فرشته موکل آن روز و نام بهرام بست و یکم کتاب زند
اشتر	بکسر اول و سکون مهمله و فوقانی با الف و کاف تازی	شاخ نو رسته	اشترخار	بشین معجمه	طلف شتر که خار شتر گویند
			اشترل	بکسر دال و سکون لام	کنایه از بدعمل و کینه توز
اشکان	بفتح اول و سکون مهمله و فوقانی با الف و نون	خوابگاه و آرامشگاه	اشکو	بفتح اول و سکون معجمه و فتحه فوقانی و سکون مهمله و کاف عربی با الف	عنقا که طایر معروف الاسم مجهول الذات
اشکون	بفتح اول و سکون مهمله و فتحه فوقانی و سکون مهمله و فتحه واو با نون	زنی که از زادن باز ماند بعربی عقیمه	اشکم	بضم اول و سکون شین معجمه و ضم تای فوقانی و لام و میم	سلوت و تعدی
اشکون	بضم اول و سکون مهمله و ضم فوقانی و واو و دال با الف و نون	گورستان گبران	اشک شیرین		کنایه از گریه شادی
اشکوه	بضم اول و سکون سین مهمله و تای فوقانی و واو و الف و دال مهمله	محکم و معتمد و باصطلاح تناسخیه سخ جمادی و آن تنزل سه گانه بود یعنی از صورت انسانی بصورت حیوانی و از حیوانی بصورت نباتی و از نباتی بصورت جمادی بیکبار اگر بود	اشکوه	بفتح اول و سکون معجمه و کاف تازی و واو معروف و تحتانی و دال و را مهملتین هر دو و فتح زاء معجمه با الف و نون با تحتانی معروف	طبقه طولانیه
			اشکو	بفتح اول و سکون معجمه و کاف تازی و واو معروف	طبقه عمارت
اسر	بفتح اول و سین مهمله را بنقطه ساکن	ازل	اشکم	بفتح اول و سکون شین معجمه و کاف تازی و تحتانی بواو رسیده و دال زده	مرکب مقابل بسیط
		یعنی آنچه اغاز ان بود و سر ندارد که از این شمردن اغاز نه و مقابل ابد باشد	اشکنه	بکسر اول و سکون معجمه و ضم کاف فارسی و سکون فا و فتحه فوقانی و هاء هوز در آخر	قی و استفراغ و شکوفه درخت
اسمان	بفتح اول و سکون سین مهمله	نام روز بست و پنجم از هر ماه شمسی و نام فرشته موکل			

باب	اعراب	معنی	باب	اعراب	معنی
افراه	براء مهمله بر وزن همراه	طعام برای مجوسان	انجمن	بضم جیم تازی و فتحه میم و سکون نون	مجلس و مجمع و گروه مردم
افراز	در آخر زاء هوز بر وزن پرواز	رفعت و رفیع و منبر خطیبان	انجیدن	بر وزن رنجیدن	حجامت و متفرق کردن
افرازیدن	بتقدیم مهمله بر معجمه	بلند ساختن و آراستن	اند	بفتح اول و سکون نون و دال ابجد	اندک و چند از شمار عربی ضبع بکار
افرازه	بفتح اول و سکون فا و راء مهمله با الف و کسر زاء هوز و سکون هاء و فوقانی با الف و نون	عالم علوی مقابل عالم سفلی که دنیا باشد	اندازه	بزاء هوز بر وزن خمیازه	پیمانه هر چیز و قوت و قدرت
افزار	بکاف فارسی بر وزن اورنگ	سریر و زیبای و حشمت	اندام	بفتح اول و سکون نون و دال ابجد با الف و میم	در اسنه و نظام و آداب و قاعده و بدن و عضو آدمی
افزار	بفتح اول و سکون فا و زاء هوز با الف و راء مهمله	کفش و آلات حرفه	اندامه	نون و خاء معجمه	اصطلاح مناسخه و آن انتقال روان است از تن جاندار بکالبد دیگر
افسوان	بسین مهمله بر وزن افیون	کلمات سحر و خوانان جمله و تزویر			
افشرده	بضم شین معجمه	عصاره و فشرده	اندر	بفتح اول و سکون نون و دال مهمله و میم مفتوحه و راء هوز	یاد کردن الام ماضیه
افکار	بفتح اول و کاف تازی و راء مهمله با الف و فوقانی معروف	مرکبات تمام التر کیب چون ابر و برف و باران			
الاو	بفتح اول و ثانی با الف کشیده و واو	آتش شعله ناک و هندی هم همین معروف	اندود	بفتح اول و سکون نون و دال با الف و تحتانی مکسور و شین معجمه در آخر	کهگل کردن و گچ و کلاه کردن
انباز	بزاء معجمه بر وزن دمساز	شریک و همتا	اندایشگر	بفتح کاف و راء مهمله در آخر	کهگل و کلاه مالنده
انباردن	براء مهمله	پر کردن و انبار کردن	اندرباے	بر وزن صندل سای	محتاج الیه ضروری چیز
انبار	بفتح اول و سکون نون و باء ابجد با الف و کسر راء مهمله و شین معجمه	چیز پر کردنی و بعربی خشو	اندرباست	بکسر تحتانی و سکون مهمله و تاء فوقانی	همان محتاج الیه و ضروری
			اندرخور	بفتح خاء معجمه و واو معدوله و راء بی نقطه	سزاوار و لایق
انباشتن	بر وزن برداشتن	پر کردن و انبار کردن	اندرخورا	بزیادت الف در آخر	سزاوار و لایق
انباغ	بغین معجمه بر وزن چراغ	دوزن که در نکاح یک مرد باشند	انده	بفتح اول و سکون نون	پند و نصیحت و حکایت و وصیت
انبوب	بفتح اول و سکون نون و باء ابجد و واو معروف و باء ابجد	فرش و بساط		و فتحه دال مهمله و سکون مهمله و معجمه	
جاوید	بجیم تازی و	ابد الآباد یعنی آنچه	اندرشیدن		رفتن و لشکر راندن
جاوید	پیوند بباء فارسی	نهایتش نبود	اندرشیدن	براء مهمله هر دو جا	تصور و تخیل

لفظ	اعراب	معنی	لفظ	اعراب	معنی
اندوه	بروزن اندوه اندوه بضم ثانی	دل گرفتگی عربی بضم اندوه جمع	اوخیری	بروزن موسیقی بزار هوز	ماهیت وچگونگی
اندیشه	بروزن هم پیشه	فکر وخیال	اوخیریان	جمع اوخیر	ماهیات
اندیک	بکاف تازی بروزن نزدیک	کلمه تمنی بجای لیت ولعل	اودر	بفتح اول وسکون واو وفتحه دال ابجد وراء مهمله	برادر پدر عربی عم
انجیر	بفتح اول وسکون نون وکاف فارسی با الف وکسر راء مهمله وشین معجمه	تصور	اوزیر	بضم اول وواو مجهول وزاء مهمله وضم میم وسکون زاء هوز	نام مشتری ونام روز اول از هر ماه شمسی ونام دشت موکل روز از مر
انگاره	براء مهمله بروزن همواره	افسانه وسرگذشت	اویش	بضم اول وواو مجهول وکسر تحتانی وشین معجمه	هویت وتشخص
انگاشتن	بروزن برداشتن	تصور وظن	اویه	بفتح تحتانی وآخر هاء هوز	هویت
انگاریدن	براء مهمله وکاف فارسی	تصور کردن وگمان بردن	اویان	جمع اوی	هویات وتشخصات
انگیز	بزاء معجمه در آخر	مبعوث ومرتفع	اوگ	بفتح اول وسکون واو وگاف فارسی	اوج مقابل حضیض
انگیزه	بفتح اول وسکون نون وگاف فارسی وتحتانی مجهول وزاء معجمه وهاء هوز در آخر	سبب وباعث	اوی هستی	بترکیب اضافی	هویت وجود
			اوستان	بسین مهمله بروزن دوستان	امین ومعتمد
انگژ	بفتح اول وسکون نون وضم کاف فارسی وزاء فارسی در آخر	انکس فیل	اوزه	بفتحه اول وواو وتحتانی معروف وزاء معجمه مفتوح	بروزن همیشه بمعنی خالص
انگوران	بفتحه اول وسکون نون وگاف فارسی وتحتانی مجهول وکسر زاء هوز وشین معجمه وکاف تازی والف وراء مهمله بالف ونون	ارباب رصاد ورصدگانی بود که از بهر دریافتن حرکات افلاک وکواکب سازند	اوسیان		موقع وموضع عناصر
			اوار	بروزن بیمار	انچه بر کاغذ مالند
انگله	بفتح اول وسکون نون وکاف فارسی بروزن حنظله	گریبان وتکه کلاه	اوهن	بفتح اول وسکون ها هوز وفتحه مهمله وفتح میم ونون ساکن	رهنمای بدی شیطان انجمن واهرمن بروزن نوزیدن واهرمن بروزن باکدان واهرمنه بروزن شیمنه
			اهنامه	بفتح اول وسکون ها هوز ونون با الف ومیم وهاء هوز	کروفر ومرد خودرای
انوشه	بفتح اول وشین معجمه	خوش وخرم ومرحبا وافرین وبادشاه نوجوان	اهمه	بفتح اول که الف سلب باشد	ناقص مقابل کل تمام
اوخیر	بضم اول وسکون واو وجیم تازی وتحتانی معروف وزاء هوز	ماهیت چیزی یعنی هرچه که آن چیز بدان انچیز هست	اوهاوه	بفتحه اول وسکون ها هوز ونون با واو معروف وخاء معجمه وواو مدوله وشین معجمه وهای تحتانی رسیده	اهل حرفه واین فرقه است از چار فرقه که جمشید در سلطنت خود قرار داده
اوخیر	بجیم فارسی بروزن اوخیر	ماهیت چیزی	ای	مخففاین	اسم اشاره عربی هذا

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
ایدون	بروزن اکنون	اکنون الحال	باد بر	بفتحه باء موحده و دال ابجد و باء تحتانی	کاغذ و مرد مفتخره کاغذ و نه برآید
ایدر	بکسر اول و تحتانی مجهول و سکون فوقانی و کاف فارسی و تحتانی معروف و نون تحتانی معروف	خانه داری عزت اهل	باد بره	بفتح باء ابجد و راء مهمله و ها هوز در آخر	نام روز بست و دوم بهمن ماه
ایرنا	براء مهمله بروزن سیمان	طفیلی و آن کسی بود که ناخوانده بدعوت مردم رود	باد بهار	بباء ابجد و یای تحتانی مجهول و شین معجمه و عجمه واو و سکون راء هوز	هوای تند
ایزد	بکسر اول تحتانی مجهول و کسر زای معجمه و دال ابجد	نام خدای و فرشته را نیز گویند	باد بزد	بکسر سوم که دال ابجد باشد و فتحه باء ابجد و سکون زاء معجمه و تحتانی معروف و نون ساکن در آخر	باد صبا که از باختر و شمال وزد
ایوار	براء مهمله بروزن دیوار	وقت عصر مغایر شبگیر که بمعنی صبح است			
ایوان	بروزن کیوان	صفه و طاق	باد رس	بروزن داد رس	خانه که از چار سو باد در آن آید
ازرنگ	کشش بکاف فارسی مفتوح و شین معجمه مفتوح و سکون سین مهمله و باء فارسی	خدا پرست	باد سر	بکسر راء مهمله و سکون تحتانی و سین مهمله و همچنین باد رسیه بزیادت ها هوز	چرمی یا چوبی که در گلوی سگ اویزند عربی فلکه و چوب بدور سر داغ دار که چوب چیت در آن زند
باب	بروزن تاب باء ابجد در اول و آخر	پدر عربی والد و آب	باد سیه چشم		کنایه از سیاه چشم که بعربی اعور گویند
بابا	بالف کشیده در آخر	پدر پدر و پدر مادر عربی اب و جد	باد سر	بسین مهمله بروزن داد گر	مرد متکبر
بازن	باء ابجد یا الف یا باء ابجد و زای معجمه مفتوح و نون در آخر	سیخ کباب	باد سار	بسین مهمله با الف و راء مهمله	مردی تمکین و وقار و سبک سیر
			باد فرورد	بکسر سوم که دال ابجد است	باد مغرب
بازبان	بروزن تابیدن و همچنین بابزان بزیادت الف و نون معجمه	ضامن و کفیل	باد زد	بفتحه دال ابجد و سکون زاء و راء مهمله با الف و ها هوز در آخر و همچنین باد اوله بزیادت الف و ها	سکلفات بدی
باختر	باء ابجد با الف و خاء معجمه و فتحه تاء قرشت و راء مهمله	مغرب مقابل شرق	باد سب	بفتحه دال ابجد و سکون فا و فتحه راء مهمله و ها هوز در آخر	بمعنی باد فراه است که بکافی است بدی باشد
بد	دال ابجد در آخر	عنصر معروف عربی هوا و نام روز دوم از هر ماه شمسی و نام فرشته موکل بر زوج و نکاح	باد سبک	بکاف تازی مفتوح و میم ساکن و واو مفتوح و زاء معجمه ساکن	باد سبک و زنده مقابل باد بیش وز
بدرنگ	دال با الف و فتحه میم آخر با هوز	کرم پیله و آن کرمی باشد که ابریشم از آن آید و معنی نگین و مهر انگشتر	باد سه	بکسر دال ابجد و فتحه واو و واو بالف کشیده	آواز و نقش خواندگی که هندی سر گویند
باد آورد	بالف و فتحه و ضمه و سکون مهمله در آخر	نام کنج دوم از هشت کنج خسرو پرویز و زیادت دال ابجد در آخر همین معنی			

باب باء موحده

باب	اعراب	معنی	باب	اعراب	معنی
بار	زاء مهمله در آخر	بخ و بن حاصل و حاصل هر چیز و اجارت و رخصت	بازبان	زاء معجمه و میم بالف و نون	موقوف و منحصر و بازبسته
بارد	بضم باء ابجد و سکون دال مهمله	دین و آن چه تبلیغ شهد در ادراک مدرکات و نام سطرب خسرو پرویز	بازنمود	بزاء هوز و نون و واو و دال مهمله	توضیح یعنی هویدا کردن کلام
			بازیچه	بفتحه جیم فارسی	آنچه بازی کنند بچه و سخره و بازیچه
بازار	بکاف فارسی بروزن چاکر	خیمه سلاطین و محل اجارت که پیش از آن بی اجارت نبود	باژ	بزاء فارسی در آخر	خراج بنی انجار جایا و زیردستان
			پاس	بسین مهمله	قدیم مقابل حادث
بازگه	بفتحه زاء مهمله و کاف فارسی و عطائی معروف	اسپ که بعربی فرس باشد	باستار	بسین مهمله و تاء فوقانی و الف و زاء مهمله	کنایه از عیب و عیب همچو فلان بهمان
بازمانه	بنون و الف و میم مفتوح و هاء هوز	اسباب تجمل و سعادت	باستان	بزاء دستان	کهنه قدیم و بیاد تاریخ احوال متقدمین
بازبادن		کنایه از زادن	باشکونه	بشین معجمه و کاف فارسی و واو معروف و نون و هاء هوز	قلب و عکس
باره	بزاء دار و براء مهمله	دیوار و حصار و قلعه	بال	بسکون لام	قدر و قامت
بارود	بروزن نابود	باروت که تفنگ و توپ بدان پر کنند	بالادست		صدر مجلس و کنایه از حریف غالب
باره	براء مهمله بروزن چاره	دیوار و حصار و قصر و کره و مره	بالان	بروزن پالان	دهلیز خانه
باز	زاء معجمه ساکن و الف محدوده و راء مهمله در آخر	فصل عموم جنس فصل خصوصی بود که جدا کند نوعی را از دیگر نوع	بابو	بروزن الو	برادر عیسی که از یک مادر و یک پدر باشد
			بالیدن	بروزن نالیدن	بزرگ شدن و نمو کردن
بازرگان	با کاف فارسی بر وزن کشیده و نون	سوداگر و تاجر	بالش	بشین معجمه و جیم و نون بالش و فوقانی	آنچه زیر سر نهند
بازخوردن	بزاء معجمه	تلاقی و باهم گرد پیوستن	بام	بروزن نام	سطح و طرف بیرون سقف خانه
بازدار	بسکون زاء معجمه و دال مهمله با الف و راء مهمله	مانع	بام چشم	بکسر میم اول	پلک عربی جفن
بازداشتن		منع کردن و اخفا کردن	بام نشستن		کنایه از خراب شدن و بی نام و نشان شدن
بازگشا	بضم کاف فارسی و شین معجمه بالف کشیده	قوت نیرو انسان که از آن نیرو چیزها کشند	بامه	بروزن خامه	مرد دراز ریش
بازنگ	بزاء هوز و زاء فارسی نیرو و کاف فارسی و واو معروف و نون مفتوح و هاء هوز در آخر	عکس و قلب و نحس و نامبارک	بانو	بنون و واو معروف	بی بی و عروس و خاتون خانه
			بانه	بنون و هاء هوز در آخر	سوی زهار عربی خانه
بازگیر	بزاء معجمه و کاف فارسی و یای معروف و راء مهمله	سوخ و اعتراض	باهو	بهاء هوز بروزن کاهو	از مرفق تا کف

نام	اعراب	معنی	نام	اعراب	معنی
بابا	بتحتانی با الف زده مجهول بیست	ضروری محتاج الیه یعنی آنچه	بخشودن	بخشودن بر وزن افزودن بخشاینده رحمان	رحم و شفقت کردن و معنی بخشیدن هم
	بکسر تحتانی و سین مهمله با فوقانی	از و گزیر نبود	بدرگ	بفتحه را مهمله و سکون کاف فارسی و معجمه	بدذات
بایش	بکسر تحتانی و شین معجمه	وجود مقابل عدم	بساز	بسین مهمله با الف و زای معجمه	خشمگین بی غضبان
بازیدن	با موحده و دال مهمله بکسر و تحتانی معروف و کاف فارسی مفتوح و راء مهمله ساکن	وجود بالغیر یعنی هستی که بسته باز هستی جز دیگر همچون عرض که وجودش بر وجود جوهر بسته بود	برازیدن	بتقدیم مهمله بر معجمه بر وزن نازیدن	خوب و زیبا نمودن
			برازش	بکسر زای معجمه و شین معجمه در آخر	زیبندگی
باشی گوهر	بکاف فارسی و واو و دال مهمله و تحتانی	وجود ذاتی همچو وجود جوهر	برابرشدن		اتفاق مساوات
بابت	بکسر تحتانی و سین مهمله با فوقانی	وجود ذاتی که عبارت است از وجودی که نزد هستی	برابرکردن		تعظیم کردن
			برادرده	بر وزن دهسر آورده	بنا و اساس و بلند مرتبه پیشگاه سلاطین
بابت نمودن	بضم جیم و سکون زای معجمه و ضم خاء معجمه و واو و دال مهمله و کسر دال تحتانی	وجوب بالغیر همچو وجوب ذات عقول نزد فلاسفه	بربار	با موحده و الف و راء مهمله و تحتانی بر وزن بار	بالان نه و آن حجره بود که باغ حجره سازند
			بربست	با موحده مفتوح و سکون سین مهمله و فوقانی	قاعده و قانون بزرگان جمع
بابت گوهری	بکاف فارسی و واو و دال مهمله و تحتانی معروف	وجوب ذاتی چنانکه وجوب ذات حضرت ایزد تعالی	برغ	بغین معجمه بر وزن باغ و چرخه و برخی بیاء تحتانی مجهول	تخت چشمه بهر واندکی از بسیار
			بزر	بزاء معجمه در آخر	بلندی و شکوه و کثرت و زراعت
بلال و بلی پریدن		بجهات اعانت دیگری بلی را کردن	بزرن	بر وزن ارزن	کوچه و صحرا
بجشک	جیم عربی با شین معجمه و کاف عربی و جیم فارسی	طبیب دانشمند حکیم			
بچراغ رسیدن	بباء مهمله				امت پیغمبر
بخشم کردن	بکاف تازی	انتخاب کردن و علاقه کردن بر چیزی			
بخش	بفتحه موحده و سکون خاء معجمه	حصه و بهره			
بجیس	بفتحه با موحده و سکون خاء معجمه و تا فوقانی و واو معروف و نون	مریخ که ستاره است از هفت ستارگان و بعربی سبعه سیاره	بجیس	جیم تازی و تحتانی معروف و سکون سین مهمله	شتری و آن کبی از کواکب سبعه سیاره
			برخواب	بواو معدوله بر وزن سرداب	توشک و نهالی و همچنین عربی روج
بخشایش	بر وزن افزایش	آمرزیدن و آمرزش جوئی عفو		بضم اول و کسر را مهمله و شین معجمه و دال ابجد تحتانی معروف با دال مهمله	
بخشیدن		عطا و نوال			

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
برشمردن		یاد کردن	برهوه	بفتح اول بروزن انبوه	صاحبان کبر بدان جا شوند
برشده	بشین معجمه	مرتفع و بلند	برهون	بروزن مجنون	چیزی بیان و محکم و حصار
برز	بفتحه فارسی مفتوح و سکون زای مهمله	عالیشان	برهمن	بروزن قلم زن	بت پرست و حکیم و دانشمند
برگردن اسب	بکاف تازی	راندن اسب		بفتح اول و زای مهمله و تحتانی معروف	کلی تعالی جزئی ان مفهومی بود که مانع نبود شرکت کثیرین را در آن چون که انسان و اسپ و حیوان و جماد از ان همه در ان شریک
برگرفتن	بکاف تازی	کوچ کردن			
برسم	بفتحه با موحده و سکون سین مهمله و میم الف و سین مهمله و تحتانی برسیدن بروزن سایه بان	سودن عربی ملس و لاس	برین	بروزن زمین بمعنی زیاده و هر	علو و بلند ترین بالاترین
			برینگ	بروزن نگین بر سنگ	علم الهیات که فلسفه اولی باشد
برخاستن	بخاء معجمه بروزن سرشیدن	ناخوش داشتن پدر و مادر عربی عقوق بر خیشه بروزن کشیده عاق یعنی ناخوش دارنده پدر و مادر	برده	بفتح اول و فتحه زاء هوز گرفته هر	گناه و خطا
			برده گار	بروزن مزه دار	گناهکار و بی حرمت و ظلم
برم	بفتحه با موحده و سکون زای مهمله و فتحه میم و سکون مهمله و تحتانی بر سو بروزن بدخو	انتظار	برم	بفتح اول و سکون زای فارسی و میم	شبنم عربی طل
			برمان	بروزن افغان	غمین و افسرده
برموده	بفتحه با موحده و سکون زای مهمله بر بروزن فرموده	چیز عربی شیء	برمان	بضم اول و زای فارسی بروزن برمان	بمعنی از روکردن چیزی کردن
برنشستن		سوار شدن	برنی	بکسر بای موحده و سین مهمله و الف و کسر نون و تحتانی معروف	شمرده و فرد و غیر متعدد و متکثر
برنامه	بروزن سرنامه	عنوان القاب که بر سرنامه نویسند	برنجه	بجیم تازی هر دو جایین مهمله	نقاوه
برنهاد	بکسر نون بروزن سرنهاد	روش و قاعده و قانون نهادن جمع	برنخواسته	بخاء معجمه و واو معدوله	محبوب و مطلوب
برسین	براء مهمله و سین بی نقطه بر بروزن عروسان و شین معجمه نیز	است هر پیغمبر که باشد گروه مختلف عربی اخلاط الزمر	بسنده	بسین مهمله و نون بروزن زنده	کافی و وافی
			بسودن	بکسر اول و سین مهمله	دست زدن و دست مالیدن
بروشه	بزیادت ها هوز در آخر	خارج	بسی دار	بسین مهمله و تحتانی معروف و دال ابجد و الف و راء مهمله	مکثره
بره	بروزن تره بمعنی بدرا	بچه بزغاله عربی حمل نام برج از دوازده گانه بروج	بسیج	بفتحه اول و تحتانی مجهول و جیم	قصد و اراده و تهیه و امور
برهان	بفتحه اول و سکون مهمله و فتحه ها هوز و سکون میم کنون و ها هوز و شنگرف بشین معجمه و کاف تازی	برهان تطبیق عربی آن بر دو دلیل بود که از هر الطال تسلسل و سلسله فرض کنند یکی تام	بسیجیدن	بسین مهمله بروزن شکیبیدن	سامان کردن و تهیه و قصد کردن
			بسیجیده	بروزن شکیبیده	آماده و ساخته و قصد اراده

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
بشور	بضم اول و سکون شین معجمه و واو مجهول	پس مانده از آب خورد حیوانات عقل سوز	بندیشه	بروزن اندیشه بشین معجمه	فکر و خیال
بشمانی	بفتح اول و سکون معجمه و میم و الف	کاری که بزبردستی بر کسی	بنگ	بفتح اول و سکون نون و	نفس مطبقه فلکی که قوت متخیله اوست
	و نون تحتانی معروف	کرده شود عربی قسمی		دال ابجد واو معروف و زاء مهمله	بدوران جمع آن
بنی	بکسر اول و کسر شین معجمه	ذات اعم از ذات واجب	بنگه	بضم اول و سکون نون و کاف	جای که قصد جنس در آن باشد
	تحتانی معروف و نون	و ممکن الوجود		فارسی بالف و ها هوز	
بف	بفتح اول	رفتن جولاهگان کارگاه جولاهه	بنیز	بکسر اول و نون تحتانی معروف و زاء معجمه	هرگز و حاشا و بجای کلمه ابضا
بج	بروزن هزار براء مهمله در آخر	جوبی که کفش گران باین باب	بوبو	بضم هر دو با ابجد	هدهد که طایریست معروف
		و کفش گزارند	بوبه	بضم اول و واو معروف و فتحه با ابجد و هاء هوز	آرزومندی عربی تمنا
بکراپن	بکاف عربی و راء مهمله و نون	منتهی و پایان رسیده	بوش	بضم اول و کسر ثانی و شین معجمه	هستی و وجود و بفتح اول
بگند	بفتح اول و فتح کاف فارسی و نون	شبانی مرغ عربی عنقا	بوباش	با موحده با الف و شین معجمه	قدیم و جاوید و سرمد
	و دال ابجد		بودش	بکسر دال ابجد و شین معجمه	هستی و بودن عالم کون
بلارک	بروزن تبارک	نوعی از فولاد و جوهر شمشیر و شمشیر جوهردار	بوس	بواو معروف و سین مهمله	فروتنی و عجز
بلند	بفتح اول بروزن کمند	رفیع نقیض پست	بخواب	بفتحه با ابجد و واو معروف و شین معجمه	خوابی که در خفتن عربی رویا
بلندگرا	بکاف فارسی و راء مهمله و الف	کنایه از کسی که میل عظمت و بزرگی کند		با الف و سین مهمله و با فارسی	
بن	بضم اول و سکون ثانی	ابتدا و اغاز و نیز پایان و انتها	بوشباش	بشین معجمه و با فارسی با الف و سین مهمله	بمعنی بوش باش که رو باش
بن	بفتح اول و سکون ثانی	خرمن و باغ و زراعت	بوهین	بروزن خوشه چین	بزلزله الارض که زمین لرزه باشد
بن بو	بضم اول و سکون ثانی با ابجد با واو معروف و دال ابجد	حقیقت و ماهیت	بهمن	بسکون ثالث بروزن بدوستان	نهران که بچه دان باشد و بضم اول و واو و نون همین معنی
بنام	بروزن نظام	همنام عربی است			
بناغ	بروزن دماغ	تاریخ سمان خام که بر روی پیچند	بوم	بضم اول	سرزمین و پرنده معروف
بنا	بضم اول و فتح ثانی	رخت خانه و بنیاد هر چیز و		بکاف فارسی بروزن تباهیر	چیزی که قیمت بسیار دارد
		بستن کنایه از سفر کردن		و بهاگیر بحذف تحتانی	همچنین بهاور بواو معروف

نمبر	اعراب	معنی	نمبر	اعراب	معنی
بهترین اندام		نظام محمود	بارش	بفتح اول و تحتانی با الف و کسر	تدبیر و علاج
برخور		لایق و سزاوار		بکسر با و ابجد و تحتانی مجهول	نشانی که مصوران بتقاشان
				و راء مهمله و نون و کاف فارسی	برکاغذ یا دیوار کشند و آنرا خاکه
	بروزن فرجام	پنج و نهم روز سیم از هر ماه شمسی و نام رشته گل و حافظ مسافران			
			بیرون	بفتح سین مهمله و راء مهمله با الف	زد مسکوک بیرون سرا بخانه
بهره	بفتحه اول و ها ساکن و راء مهمله مفتوح و ها در هوز	حصه و نصیب و قسم		بجیم ابی با الف و دال مهمله بروزن بی باده	کهربا و آن سنگی بود با صمغی که کاه را بخود در کشد
بهره	بزیادت لفظ بود بر بهره	علت و حصه و قسم		بثانی مجهول و سین مهمله و تاء فوقانی با الف و راء مهمله	مطاوع لفظ بستاد همچو فلان و همان
بهره	بها موحده و ها مهمله بزیر جنگ	انباز و شریک			
بهره والا	بواو با الف و لام و الف	شریف		بفتح اول و سکون تحتانی و فتحه کاف فارسی و میم	عضو و ایوان
	بزاء معجمه و ها موحده و واو معروف و نون				
			بهارستان	بسین مهمله	دار الشفا یعنی خانه که بهر علاج
بهران	بروزن قهرمان و بهم بروزن ابهرن	یاقوت سرخ	بیوری	بروزن ابی نوری	بهابت و صلابت
	بروزن مخزن	رست کنار و کردار و نام رشته تسکین شده و غضب و نام	بیناب	نون با الف و با ابجد بروزن سیماب	چیزی که در سکا تنفس کند
			بیناروان		مرد هشیار اهل بصیرت
بهمان	بروزن همان	مرادف و مطاوع فلان		بفتح اول و ضم تحتانی و سکون	عروس و همین معنی بوده
	بفتح اول و سکون ارهوز و نون با الف و میم	افزیده نخست که فارسیان خرد نخست و تازیان عقل اول گویند		واو و بیرک بزیادت کاف فارسی	بروزن جیوشانی
				بکسر اول و تحتانی مجهول و فتحه	ده هزار و بزیادت الف میانه
	بکسر اول و ها هوز و تحتانی معروف و نون	بهترین و منتخب و همچنین بهینه بزیادت ها هوز در آخر		واو و سکون مهمله	واو و راء مهمله همین معنی
			بیوراسپ	بزیادت لفظ اسپ بر لفظ بیو	لقب دهاک تازی که عوام ضحاک
	بکسر اول و ضم کاف فارسی و راء معجمه و تحتانی معروف و نون	انتخاب و منتخب و شرنیکو و نقاد و ناقد		بزاء معجمه بروزن شیراز	شیر و عربی خناش و اجابت و قبول

نام	اعراب	معنی	نام	اعراب	معنی
پیوند	بروزن زیوند	قفذر و بیوفای	باز	زاء هوز در آخر	لطیف متقابل کثیف
بیوه	بروزن میوه	غریب و تنها و بی شوهر و بی زن	باز تازی	زاء معجمه و تاء فوقانی با الف و تاء معجمه و تحتانی معروف	جزی متقابل کسی و آن معنوی است مانع شرکت کنزین
بیاریدن	بروزن فرو باریدن	ناخایند فرو بردن عربی طبع	باز	باء موحده و تحتانی معروف در آخر	همان رجزی متقابل کسی و مرفوع و پایه بازبان جمع
بیهوده	بروزن فیروزه و بیهده بتخفیف واو	لاطایل بی سود بمعنی سود حق	پاس	بسین مهمله	حفظ و استادن زان
	باب با فارسی		پاسیدن	بروزن مالیدن	پاس داشتن
			پاساد	سین مهمله با الف و دال ابجد	محافظت و صیانت از
پاژ	بفتحه الف و سکون فاء و فتحه زاء هوز و الف و زاء مهمله	بوش عربی نعل و همین معنیست با واز تخفیف الف	پاسخ	بضم سین مهمله و آخر خاء معجمه	جواب متقابل سوال
			پاسخ شدن		سکوت و زیدن و خاموشیدن
پاجا		دایم و ثابت قدم	پاشک	بشین معجمه مفتوح و کاف تازی در آخر	خمیازه
پاپس آوردن		کنایه ترک و قطع نظر کردن از اسباب	پاشنام	بشین معجمه بروزن شاهنام	لقب و همال و قرین
پات	بسکون فوقانی در آخر	اورنگ سریر	پاکش	بکاف فارسی و آخر شین معجمه	پاک کردن حرف تقدیس و تنزیه
پاجامه	بجیم فارسی با الف و فتح تاء فوقانی و در آخر هاء هوز	بعلی برار که بجای سلیمانی خوانند	پاکار	بکاف تازی با الف و مهمله	خاکروب و کناس و محصل زر پیشکار تحصیلدار
	بخاء معجمه و تحتانی معروف و خاء معجمه مفتوح و هاء هوز	بنا دیوار و خانه و امثال آن عربی رص	پالغز	بفتح لام و سکون غین معجمه و زاء معجمه	خطا و زلت و عثر کردن
پاخیزن	بفتحه زاء معجمه و سکون نون	بنا و گل کار عربی رص			صاف کردن و زیاد شدن و پالودن صاف کردن پالوده پاک بوشیده همچنین پالیده
پاد	بروزن شاد	پاسبان بخت و دستمان دارند	پالیز	بروزن کاریز	باغ و بستان و کشت زار
	آخر شین معجمه پاد هشت بزیادت فوقانی	جزا و نیکی و گویند مطلق جزا و پاداش بزیادت نون همین معنی	پالوش	بروزن اغوش	کافور منشوش
پادست	بدال و سین مهملتین و آخر فوقانی	صله متقابل نقد		بفتحه هاء هوز و سکون نون و کاف فارسی	ریسمانی که بر سر چیزی بندند و آنچه باعث تعلق بود و پالنگ بزیادت الف همین معنی
پاره	بروزن خاره مهمله در آخر	سال گذشته و پیش ازین	پاهک	بفتحه هاء هوز و کاف تازی	شکنجه که پای دزدان در آن بندند
پاره	راء مهمله مفتوح و هاء هوز در آخر	قطعه و رشوت	پای خوان	خاء معجمه و واو معدوله و الف و نون	ترجمه قرآن بزبانی دیگر

حرف	اعراب	معنی	حرف	اعراب	معنی
پایه	بروزن سایه بیار تحتانی و غیر آن	قدر و مرتبه و بسیار	پدرود	بروزن فرسود	وداع و سلامت
پاینده	بروزن سازنده	همیشه و جاوید و دایم و مخلد	پدران پدر		ابوالآباء و آن کنایه بود از اصل اول
پایمرد	بروزن لاجورد	ممد و معاون	پدرزادی	براء مهمله و واو بالف و نون و تحتانی معروف	رب النوع و آن سوکلی بود از سوی خدا بر هر نوع
پایکار	بکاف تازی و الف و راء مهمله	تحصیلدار و بیگار	پدرام	بکسر اول و سکون دال و راء مهمله و الف و میم	آراسته و خرم و همیشه و دایم
پایا	تحتانی بالف کشیده	قایم و پایدار مانده	پدد	تشدید دال ابجد	درختی که هرگز بار نیارد و عربی عرب
پایان	بروزن مایان	آخر و انتها و بمعنی پایین	پرسیدن	بروزن خراشیدن	پریشان شدن و بیخود گشتن
پایست	تحتانی بکسر و سین مهمله و فوقانی	بقا و ثبات	پرشیده	بروزن خراشیده	پریشان شده و بیخود گشته
پائیدن	بروزن سائیدن	در نظر داشتن و همیشه بودن	پرتاب	تا فوقانی بالف و با ابجد بروزن سیماب	انداختن نوعی از تیر که بسیار
پاهی	با ابجد با الف و فا	جولاهه عربی حایک		بفتح اول و سکون مهمله و فتحه فوقانی و واو ساکن	شعاع فروغ و عکس جرم نورانی
پ	بکسر تحتانی و سکون مهمله و فتحه فوقانی و آخر را هوز	پاینده و پایدار مانده	پرتوی	بکسر واو و سکون سین مهمله و فوقانی بالف و نون	محل کثرت شعاع و نام کتابی مولفه پنجم ساسان
پ	بکسر اول و فتحه فوقانی اول و سکون فوقانی ثانی	بازگشتن از گرداری و گفتاری عربی توبه	پرنوی	بباء نسبت در آخر	اشراقی و آن حکیمی بود که ماهیت
پیماره	بیست قصر بکسر اول و سکون فوقانی و تحتانی بالف و فتحه را مهمله و آخر را هوز و بمعنی پیمان قطع بروزن بیواره بسته شاید	آفت و زشت	پ	بخاء معجمه بروزن فهمیده	کلام مرموز و مجمل و ایما و اشارت متعاقب آن خنده باشد که صحیح باشد
پ	بفتح اول و ضم جیم فارسی و سکون واو و ظهور هاء هوز	ترجمان که معبر زبانی باشد بر دیگر زبان	پ	بکاف عربی بروزن مردک	چیستان و لغز و آن کلامی بود سماع مبهم که بمشاورت فکر را صرف کنند
پچواک	بجیم فارسی و آخر کاف عربی بروزن افلاک	معنی پچوه که ترجمان باشد	پردگی	بکاف فارسی و تحتانی معروف و آخر	زن پوشیده و عربی مخدره و مستوره
پخش	خاء و شین معجمتین	پهن و پژمرده و بی آب و رونق و معروف	گرفتن پرده بر		کنایه ظاهر ساختن و نمودن
پ		پهن کردن و کوفته شدن بخشیدن بروزن فهمیدن پهن شده	پرداختن	بکسر راء مهمله و سکون شین معجمه در آخر	آراستن
	بروزن فهمیدن		پرده هر	اعراب هر سخن در باب الف گذشته	حجاب شیطانی و نفوس شریره

لفظ	اعراب	معنی	لفظ	اعراب	معنی
پرده نشینان	با را بجد با الف و را مهمله	کنایه از خلوتیان محرمان اسرار الهی	پرده پوش	بشین معجمه بروزن کفن پوش	پری شب
پرزنگار	بفتح اول و سکون را مهمله و زا معجمه تحتانی رسیده و واو مفتوح بنون و دال زده	کلام صبح مقابل مرغ	پرزنگار	بکاف فارسی و نون و با رهوز	رب النوع که او را پدر روانی نیز گویند
پرستار	بسین مهمله و فوقانی با الف مهمله	غلام و کنیز و مطیع و عابد			رب الارباب که ذات او تعالی باشد جل شانه
پرستش	بضم با را بجد و سکون دال مهمله	رنج کشیده عبادت الهی			
پرسیده	بکسر اول و ثانی و سکون مهمله و ضم فوقانی و واو ساکن و کاف فارسی	پرنده و مرغ و فلعوبی حطاف	پرویز	بفتح اول و واو و تحتانی بمجهول و زا معجمه	مظفر و عزیز و سعید و گرامی و لقب بادشاه شیرین نوشیروان
پرکان	بکاف عربی با الف و نون	جهل و سکوت و جواب نادانستگی	پرویش	بواو و تحتانی بمجهول بروزن درویش	تقصیر کاهلی در کارها کردن
پرگشودن	بکاف فارسی	کنایه از عجز و فروتنی	پرهوده	بروزن فرموده	سخن بیهوده
پرگار	بکاف فارسی	الکشیدن دایره هر بی فرجار	پرهون	بروزن مجنون	هالاه و هر چیز خاسته
پرمر	بروزن مرمر	انتظار و همچنین پرمو و پرمو	پریشان	بروزن پردیدن	پریشان گردانیدن بخود مشغول
پزشک	بفتح اول و سکون زا مهمله و میم بالف و شین معجمه	علم و نجات و سودن عضوی بر عضوی	پزشک	بکسر اول و کسر زا هوز و سکون شین معجمه و کاف فارسی	طبیب و جراح و بفتح اول و ثانی معنی دوم و آن پرده معروف بجوست
پژمرده	بفتح اول و سکون زا مهمله و میم با واو معروف و نا فوقانی و با رهوز	چیز عربی شی و همین معنی پرموده و پرموه بباء ابجد	پژمرده	بروزن نکوهیدن بزا هوز و بزا فارسی نیز آمده	پژمرده شدن و پژمرده کردن و معنی تذابل
پرن	بزا مهمله بروزن چمن	پروین و آن ستاره چند است یکجا شده	پرنیان	بفتح اول و زا معجمه و تحتانی معروف و زا مهمله با الف	استعمال کنند و معنی پیوستگی که ماده چیزی باشد
پرند	بزا مهمله بروزن کمند	جوهر تیغ عربی فرند و چادر بافته ابریشمی	پرنیان	بکسر اول و سکون زا معجمه	اندوه و غمناک و بضم اول بمعنی تمنا
پژمرد	دال مهمله با الف و واو مفتوح و را مهمله در آخر	تیغ جوهردار	پژوهیدن	بزا معجمه بروزن نکوهیدن	جستجو کردن و بمعنی تفحص
			پژوهش	بروزن نکوهش	جستجو

لغت	اعراب	معنی	لغت	اعراب	معنی
پزه	بفتح اول و زای فارسی و ها هوز	زمین پشته کوه عربی عقبه	پیام	بفتح اول و نون بالف و میم	تعویذ دفع چشم زخم و سحال و غیره
پس است	بکسر الف و تحتانی مجهول و سین و دال	مقتدی نبی پیروی کننده	پیابند	بروزن پراگنده	حامی امن شده پناه گیرنده
پساوند	بفتح اول و سین مهمله بالف و فتحه واو و نون ساکن و دال ابجد	قافیه شعر چون دم و رم	پنج حواس ظاهری		حواس خمسه ظاهری که حاسه و باصره و ذائقه و لامسه و شامه باشند یعنی چشیدن و دیدن
پساییدن	بروزن رسانیدن	لمس کردن	پنج باطنی		حواس خمسه باطنی چون حس مشترک
پژ	بزای اول و فتح دال بروزن سخنور	پسر زن از شوی دیگر عربی ربیب	پنجه	بجیم فارسی بالف و را مهمله مفتوحه	کواکب خمسه متحیره که زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد باشند
پست کردن		نیست کردن عربی اهلاک	پنجه دیده		خمسه دیده یعنی پنج روز که آخر تقویمها بفزایند و گویند
پسودن	بسین مهمله بروزن بخودن	دستاردن و مالیدن		بضم اول و سکون نون و جیم فارسی بروزن غنچه	بیت عربی ناصیه
پشتاره	بشین معجمه بروزن خاره	آنچه بر پشت بردارند			
پندار	بمیم بالف و را هوز مفتوحه و آخر ها هوز	استخوان پشت عربی صلب بهمین معنی پشت مرد بتخفیف الف	پندار	بکسر اول بروزن بسیار	تصور و فکر و خیال و معنی تکبر و پندارگان
پندیدن			پندیدن	بروزن خندیدن	نصیحت پذیرفتن و نصیحت شنیدن
پنده	بشین معجمه بروزن تصور و شغل بروزن اصول	دعای بد در حق کسی	پنده	بکسر اول و سکون نون و فتحه دال ها هوز	قطره خواه از آب و خواه از خون
			پوده	بروزن سوده	کهنه عربی بالی
پلاس	بسین مهمله بروزن مماس	گلیم عربی نسیج	پوده	تاء فوقانی در آخر	محسوس یعنی چیزی که بحواس ظاهری
پلارک	بزای مهمله بروزن تبارک	جوهر شمشیر دار و جوهر شمشیر	پوران	بزای مهمله بروزن توران	جانشین عرب خلیفه
پلواس	بسین مهمله بروزن الماس	فریب و چاپلوسی	پوزیدن	بضم اول و واو مجهول و زای معجمه	عذر آوردن و معذرت کردن
پلید	بفتح اول و ثانی و سکون شین معجمه و فوقانی	پلید مردار و چرکین		با تحتانی مجهول و کسر زای معجمه و آخر شین معجمه	عذر و معذرت
پن	بفتح اول و سکون نون	کلمه استدراک بجای لکن و بجای اما	پوسانه	بسین مهمله بروزن زمانه	فریب دادن و دوستی کردن
پناد	بفتح اول و نون بالف و دال	کره هوا	پوشنی	بشین معجمه و تحتانی در آخر معروف	لباس و ملبوس

اعراب	معنی	اعراب	معنی
بفتح اول و سکون تحتانی	کلمه تحسین و شاه باش	پیشگه	بکاف فارسی بوزن نیم رو	صدر مجلس
بفتح اول و سکون ارهوز و لام و زاد معروف	مرد شجاع و مردم بزرگ و صاحب حال پهلوی بزرگان یزدانی	پیش بین	بشین معجمه هر دو جا	پاراج یعنی زنی که تولید
بروزن کمند	دام برای گرفتن آهو		بشین معجمه و واو بالف کشیده	مردی که دیگران اقتدا بش کنند خواه در نماز خواه در دیگر کارها
بیای تحتانی مجهول و جیم فارسی بالف	محیط و حاوی که فرا گیرنده باشد چیزی را	پیغوله	بغین معجمه بروزن زنگوله	گنج خانه عربی زاویه البیت و گوشه
بروزن ریشه	رمز و ایماء و کلام مرموز	پیغاره	براء مهمله بروزن میخواره	طعنه و بهتان
بفتح اول و سکون تحتانی و فتحه راء مهمله و سکون واو	پس رونده و عوض مقابل جوهر	پیکر	بکاف عربی بروزن قیصر	کالبد عربی جثه و معنی بت تراشیده
		پیکرتن	بتاء فوقانی مفتوح و سکون نون	صورت جسمی که هر جسم راست
بروزن و معنی فیروز	مظفر و منصور	پیکرگونه	اعراب هر دو معروف	صورت نوعی که هر نوع را بجوار انواع
بسین مهمله مفتوحه و راء مهمله بالف	حالت پیری عربی شیخوخه و همچنین پیران سر و پیران سر		بکسر نون و فتحه دال مهمله و راء مهمله و سکون شین معجمه	کنایه از ستارگان و صورت روحانیه
تحتانی مجهول بشین بالف	نقد مقابل نسیه	پیکرستان	بسین مهمله و فوقانی بالف و نون	عالم برزخ میانه ملک و ملکوت شاه
بالف و فتحه ارهوز و نون و کاف فارسی	پیش رو قافله و مددگار	پیکران	باسیم و نون بالف کشیده	همان عالم نفوس منطبعه و عالم برزخ
بضم باء ابجد و دال مهمله در آخر	حضور اشراقی یعنی کشف مدرکات مرة واحدة	پیکرواره	براء معجمه و کاف فارسی	صورت منقلبه
باء موحده بالف و زاء معجمه	استقبال که بهر دو دست رفتن باشد	پیکری	تحتانی معروف و فتحه باء ابجد و راء مهمله بالف و فتحه تحتانی و آخر ارهوز	علت صور علتی از چارگانه علتها
بباء موحده	مرد انجام اندیش و عاقبت بین			
بخاء معجمه	فرد خبیع سلم که بهای آن بنقد داده باشند هدای بدنی	پیلگ	بفتح کاف فارسی و سکون راء و دال مهملتین	مسخ و باصطلاح اهل تناسخ در آمدن روح انسانی است در تن جانداری دیگر چون اسب و خر
بروزن شیش باد	عادل اول و جایگی که اول حمل مرد اسلام	پیله	بتانی مجهول بروزن حیله	کرم ابریشم
بکاف فارسی بروزن نیکبخت	خادم و کارنده	پیلته	بسین مهمله بروزن بیدسته	دندان فیل
بکاف فارسی بروزن نیکبخت	کسی که مقاصد مردم بعرض سلاطین و امرا رساند عرض بیگی مشهور	پیمانه	بروزن میخانه	اوند غله و زن کردن و پیمودن

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
پیان	بروزن کیوان	شرط و عهد و خویشی و پیوند		بهر دو جا در جمله و بیم بروزن کار و بار	پراگنده و زیر و زبر شده و نابود گردیده
پیوسته	بسین جمله بروزن بر بسته	هر گرت متقابل بسط و همیشه و دایم پیوستگان جمع چون پیوسته			
پیا	بفتح اول و فتحه تحتانی و سکون واو و کاف فارسی	عروس و همین معنی پیوگانی بکاف فارسی با الف و نون و تحتانی معروف		برا جمله بروزن جار	تاریکی و تاریک عربی ظلمت و ظلام همچنین تار بروزن بار
پیه	بفتح اول و تحتانی مفتوح و ها ی هوز مخفی	تاب و عرض مقابل جوهر	تاز	بسکون زا و هوز	معشوق و محبوب
	باب تا مثناة فوقانیه		تازه	بفتح زا و عجمه در آخر و ها ی هوز	حادث و جدید مقابل قدیم
تاب	بسکون بای ابجد	روشنی و روشن عربی نور و نورانی	تاژ	فوقانی با الف و زای عجمه و جیم با الف و زا و هوز	مرد زشت کردار که بعربی متکلم گویند و بمعنی غوغا به و سفله
تابش	بکسر بای ابجد و شین عجمه	فروغ مهر و ماه و شمع پرتو آتش	تاژ	زا فارسی در آخر	پاکیزه و نازک عربی لطیف
تابود	بروزن نابود	تابوت که صندوق باشد	تافته	بروزن بافته	پرتو انداختن آفتاب و ماه و نساد
تابیدن	بروزن خوابیدن	تو انستن و درخشیدن		بفتح شین عجمه و سکون کاف تازی	کرم چوب خورده بعربی ارضه بهندی دیوک
تاخ	بخا عجمه در آخر	ناف عربی سره			
تار	برا جمله بروزن مار	مقابل پود و تاریک	تال	بروزن سال	روی عربی صفر هندی کاسنی
تارا	برا جمله با الف	ستاره عربی نجم	تال تال	بیم بروزن سال سال	زیره زیره عربی تفرق و تشتت
تارات	بروزن سادات	غارت غنیمت و همچنین تاراج	تاول	بروزن ساقول و نیز تابول بسکون واو و با ابجد و واو مجهول و لام	برگی که برای سرخی دهن و صفای دندان با فوفل هندی بان
تارگوهر	بکاف فارسی و واو و ها ی هوز و را مهمله	جوهر ظلمانی			
تارم		بخاری که در ایام زمستان بر روی هوا پدید آید مانند دود و هندی کهر گویند و اطراف را و اکثر خرابی	تانه	بفتح نون و ها ی هوز بروزن دانه	با مقابل پود و در هندی هم همین
			تانگو	نون بروزن کاهجو	ستر زانو که بعربی حجام گویند و بعربی حلق
تاروان	بفتح نون و ضم میم و واو معروف و نون در آخر	هیات ظلماتی یعنی صورتی که از تاریکی پدید آید	تاو	بروزن کاو	نور بدن و قوت و روشنی چهره و
			تاور	بروزن خاور بفتح واو	عرض کنایه از بلند و مقابل جوی
تاریدن	برا جمله بروزن خاریدن	تاریک عربی مظلم	تاویدن	برا جمله	عارض شدن

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
تاه	بروزن ماه	فرد مقابل جفت	توک	بفتح اول و سیم بواو معروف و کاف تازی	تشانه تیر عربی هدف
تای	بروزن جای	بمعنی عدد چنانکه یک تا یک عدد و دو تا دو عدد	تن	بفتح اول	کالبد عربی جسم
تیار	بیا موحده با الف و را مهمله	دودمان و نژاد	تمانی	بروزن امانی	منسوب بسوی جسم عربی جسمانی
تج	بروزن براه و تبه بفتح بای ابجد و هو اد هو مخفف تاه	مابود و برباد عربی ضایع و فنا	دریابنده تمانی	دریابنده مشتق از دریافتن	حواس خمسه ظاهری و باطنی
			تمامد	بضم بای ابجد و آخر دال مهمله بروزن سامد	جسم کل و همچنین تنامد و تنمد بحذف الف
تنگ	بفتح اول و بای ابجد و تحتانی معروف و را مهمله مفتوح و هاء هوز	هل و کوس		بفتح اول و سکون نون و فتح فوقانی و سکون نون	جسم کل و فلک الافلاک که جسمی است محیط اجسام
تنج	بفتح اول و بای ابجد و تحتانی معروف و فتح نون و زای هوز	دفع فضلات از دهن عربی تف و استفراغ		بضم اول و سکون نون و دال ابجد با موحده با الف و را مهمله	جانور موذی چون شیر گرگ مقابل زنده بار
تراج	بفتح اول و را مهمله با الف و جیم تازی	کلمه استهانت و جای الفاظ هین		بضم اول و سکون نون و فتحه دال ابجد و سکون را مهمله	رصد و غرنده مطلقا
ترزبان	بروزن هرزبان	ترجمان و گرم گفتار			
تسبیح	بسین مهمله و کاف تازی با الف و را مهمله	مرد خدا پرست بازماننده از گناه عربی متقی		بضم اول و سکون نون و دال ابجد و فتحه را مهمله و سکون واو	نجم سریع السیر کی از نجوم سیاره
تسکوزال	بفتح اول و را مهمله و تحتانی معروف و زای معجمه و الف و لام و هاء هوز	آب درون چشم عربی رطوبت جلدیه		بفتح اول و سکون نون و دال ابجد و تحتانی معروف و سین مهمله	هیکل و کالبد عربی تمثال و جثه و همچنین تنایسه بزیادت هاء هوز
تزم	بفتح اول و زای معجمه و میم بروزن بزم	بخاری که بروی زمین بر آید و تاریک کند عربی ضباب		بفتح سین مهمله و الف و لام و الف و را مهمله	جسم کل و محیط الاجسام عبارت از فلک الافلاک
تفت	بفتح اول و سکون فا و فوقانی	گرم مخفف تافت و گرمی			
تفو	بضم اول و ثانی و واو معروف	آب دهن آب دهن انداختن	تنگ چشم	بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی	زفت عربی بخیل
تورانزمین	بروزن سهودان بدال مهمله	توران و آن کشور است معروف نمودی تورانی	تنگ	بسین مهمله و الف و را مهمله	سستی و تباهی خرد و نژاد
توز	بفتح اول و میم و واو معروف و زای معجمه	گرمای سخت و نام ماه اول از زمستان		بفتح اول و نون و واو معروف و فوقانی با الف و سین مهمله	صاحب علم و عمل

لفظ	اعراب	معنی	لفظ	اعراب	معنی
تن	بفتح اول و نون با تحتانی معروف و همچنین تنانی بزیادت الف	جسمانی که منسوب بود بسوی جسم و تنها بان جمع جسمانیات	تیماو	تحتانی معروف و میم با الف و واو ساکن	بلاد و آن نفس ناطقه را معطل داشتن
			تیمار	تحتانی معروف و میم ساکن و میم بین الف و راء مهمله	بجای لفظ حضرت
تنی تاز	بفوقانی با الف و زای هوز	هوا	تیمار	براء مهمله بروزن بیمار	غمخواری و محافظت کردن بیمار
توان	بضم اول بروزن جوان	قوت و قدرت	تیماک	نون با الف کشیده و کاف تازی	سوساة و مداراة باران و دوستان
توان کن	بکاف تازی مضموم و نون ساکن	فاعل مختار		بکسر اول تحتانی معروف و میم و واو معروف و کاف تازی	ترشروی عربی عبوس
توختن	بروزن سوختن	جمع کردن و کشیدن			
توزیدن	براء مهمله	تاراج کردن و حاصل کردن	تیناب	تحتانی معروف و نون با الف و باء ابجد	آنچه در خواب بیند شود عربی رؤیا
توش	بشین معجمه بروزن گوش	تاب و طاقت و جثه و بدن	تیو	بثانی مجهول بروزن دیو	تاب و توانائی و معنی بعدی
	واو معروف و میم با الف و راء مهمله و کاف تازی با الف و جیم	زائی بوزنا کننده		**باب جیم تازی**	
تونگریله	بفتح بای تحتانی و لام مفتوح و هوز	غنی مطلق که بکاری از کارها محتاج نماند و آن خدا و بندگی است	جادوسخن		کنایه از بلیغ سحر گفتار
تونگریله	بفتح فا و سکون مهمله و باء فارسی با الف و کاف تازی	غنی مطلق همچو تونگریله	جال	بروزن سال	دام عربی فخ و دهندی هم همین معنی
			جالش	بشین معجمه بروزن بالش	بمشارکت و اجتماع
تن	بفتح اول و فتح ارهوز و سکون میم و فتحه فوقانی و سکون نون	تنی که هیچ تن همچو او نباشد و فلک الافلاک	جالشگر	با کاف فارسی و راء مهمله بروزن دانشور	حریص بر اجتماع
			جاوید	بتقدیم واو بر دال ابجد بروزن عابد جاودانه بروزن عابدانه و جاوید بروزن ناهید و جاودان بروزن عابدان و جاویدان بروزن بازیدان	
تیر		نام ماه چهارم از سال شمسی و آن وقت بودن خورشید است در برج سرطان و نام روز سیزدهم از هر ماه شمسی نام فرشته موکل بر مصالح در تیر ماه	جاودان خرد		علومی که تغییر او را از انقلاب زمان تغییر نگردد
تیمار	تحتانی مجهول و زای هوز و فتحه میم و غین معجمه و زای هوز	کسی که تند باشد و زود از جا رود	جادر	بروزن یاور بفتح دال و سکون راء مهمله	حال و معنی مکین هم آمده
			جادرگرد	بفتح کاف فارسی و راء مهمله و دال ابجد	تغییر و تبدل
تیل	بروزن فیل	نقطه یعنی آنچه از اجزا نباشد و قابل اشاره حسی بود	جاسی	بابای ابجد بالف کشیده و شین قرشت زده	خانه و سرا و منزل

لغت	اعراب	معنی	لغت	اعراب	معنی
جدا	بضم جیم تازی و دال ابجد با الف و سین مهمله و فتح فوقانی و ها هوز	و آهسته از ساده یعنی مجرد مقابل مادی	جنبش	بضم اول و سکون نون و کسر با و ابجد و سکون شین معجمه	حرکت و تن بودن چیزی است بران بحالی که بود
جدا شدن	بضم اول و فتح معجمه و نون با الف و سین مهمله	آنچه یکی را از دیگری جدا و متمیز کند چون نطق که انسان را بدان از دیگر حیوانات تمیز دهد و آید بمعنی ای فلان سبب و فصل	جنبش	بضم کاف فارسی و زای معجمه و تحتانی معروف و ضمه دال ابجد	حرکت خاصه هر فلک سوای حرکت فلک الافلاک
جرم	بضم اول و زای معجمه با الف و میم	سخنان راست همچون گفتار کسانی که بحلول اولیاء در موجودات قائل اند	جنبش	با فارسی با الف و زای معجمه با الف و نون تحتانی معروف	حرکت خبری صادره از افلاک بسبب نفوس منطبعه انها
جرم	بفتح اول و سکون مهمله و ضم میم و راء هوز مفتوحه و آخر هاء هوز	سفر و مسافرت	جنبش	بکسر شین معجمه و خاء معجمه با واو معدوله و الف و سین مهمله و تاء فوقانی و یای تحتانی معروف	حرکت ارادی که بذات متحرک بود باراده و دشوار
جزء	بفتح اول و زای معجمه با الف و نون با یای تحتانی معروف	منسوب بسوی تغیر و تبدل	جنبش	با فارسی و الف و زای معجمه و نفی بر اول لفظ خواستی	حرکتی که از جهتی خارج بود و آن را حرکت قسری نامند
جزء	بضم اول و سکون زای هوز و با ابجد و واو معروف و دال	عوض که قایم بذات خود نباشد بلکه قایم بالغیر بود مقابل ان جوهر	جنبش	بفتح میم و کسر نون و شین معجمه و یای تحتانی معروف	حرکت طبعی که باختیار متحرک نبود بی شعور چون حرکت نبات
جزیدن	بروزن رسیدن	دگرگون شدن عرضی تغیر و تبدل	جنبنده	بضم اول و سکون نون و کسر با ابجد و سکون نون و فتح دال	حیوان که بذات خود حرکت میکند با شعور و اراده
جشن	بفتح اول و سکون معجمه و نون	شادی و کامرانی و مجلس مهمانی و عید			
جشن بهمن		روز ششم از ماه فروردین و نام آن روز خرداد	جوشن	بشین معجمه و زرن کوبیدن	سینه و زره
			جهان	بکسر نون	عالم اجسام مقابل عالم ارواح
جغجغه	بفتح اول و کاف فارسی با الف و راء مهمله با هاء هوز	راهها و تدبیرها و روشهای مختلفه	جهان صغیر	بکسر نون و کاف تازی و هاء هوز و تحتانی معروف و نون	عالم صغیر که انسان را گویند چه عالم کبیر که همه جهان باشد مشابه و مناسب است چنانچه در آینده
جلو	بفتح اول و ثانی	عنان اسب	جهان بین	بکسر نون	همه عالم هوی الله تعالی مقابل جهان بین که انسان است
جم	بفتح اول و سکون ثانی	منسوب و پاک و نام جمشید اصل نام جم بود چون که بامدادی مرد بر جشن روشنی بر دید هم گاه او تا تخت خوش	جهان بین	•	کنایه از چشم که نگرنده جهان است
			جیبر	بکسر اول و تحتانی معروف و فتح با و ابجد و راء مهمله	خداوند جمع فردوس که بوستان

آمد لقب شد بجمشید یعنی ترکیبی اش نوروز

نمبر	اعراب	معنی
جیلو	بروزن فرادا و دال ابجد	پرهیزگاری و کسر شهوت

باب در لغات جیم فارسی

نمبر	اعراب	معنی
چاه	را مهمله و مد هاء و میم و تحتانی مجهول و فتحه را هو و آخر ها مخفی	اخلاط اربعه چون خون و بلغم و سودا و صفرا
چاشت	بسین مهمله و فوقانی با الف و دال ابجد	کنایه از عناصر اربعه
چاشنی	با دال ابجد با الف و کسر لام با شین معجمه	مسند ملوک و اکابر و کنایه از دنیا و همچنین چاشت بزیادت فوقانی در آخر
چاه		کنایه از عناصر اربعه که خاک و باد و آب و آتش باشند
چاتو	تای فوقانی و واو معروف	رسنی که کسی را بگلو کشند بندی پهاسی
چاشنی	بشین معجمه و نون و تحتانی معروف	صفت و مزه
چاشه	بروزن باشش بشین معجمه	خرام ناز و جدال و چالش بزیادت تحتانی میانه لام و شین همین معنی
چاشه	بکاف قدسی و مد را مهمله بروزن دانشور	خرامنده بناز و جدال کننده و دلاور
چامه	بروزن نامه	شعر هموار و غزل خصوصا
چاره‌جوی	بروزن چاره جوی	شاعر و سخنور
چاره‌دان		سخنداں
چاویدن	بروزن کاویدن	فریاد کردن بخشک

نمبر	اعراب	معنی
چخ	بفتح اول و خاء معجمه	خصومت از چخیدن و کردن
چخاچخ		آواز شمشیر
چغ	بفتحه اول و سکون را مهمله و فتحه خاء معجمه و ها هوز در آخر	بلند بستن بودن خبری بروان خودش پوشیدن ان بر گوهر خویش که بوبی دور نامند
چغانه	بفتحه با ابجد و سکون نون و فتحه با ابجد و سکون کاف تازی	باری معروف کودکان که یکی را از میانه خودشان چشم بندند و دیگران پنهان کنند و هرگاه چشم بسته
چشم براه داشتن		کنایه از انتظار کشیدن
چشمان	بروزن ترسیدن	امید داشتن
چشم دریدن	بفتحه دال ابجد و را مهمله	کنایه از بیحیا و بی شرم
چشم رسیدن	بر را مهمله و سین بی نقطه	بهت عین الکمال که چشم بد باید بتلاشیدن
چشم زخم	بزا معجمه و خاء بی نقطه	آزار و آسیبی که از چشم بد رسد
چشم زدن		طرفة العین و آن زمانه اندک باشد و اشاره کردن و اسم کردن
چشم گرم کردن		اندک خواب کردن
چنگ	بکاف تازی بروزن سنگ	چنگ و طرفة العین و کنایه از ایما و اشاره
چغامه	بغین معجمه بروزن شامه	قصیده و آن قسمی است از شعر و همچنین
چغرشته	بروزن شرشته	کوچه بسمانی هندی اگری
چک	بفتح اول و سکون کاف تازی	منشور و قباله و عهدنامه و براءت و وظیفه
	بفتح اول و کاف تازی و سین مهمله در آخر	الا آهنگران جمع بی مطرقه

لفظ	اعراب	معنی	لفظ	اعراب	معنی
[illegible]	بفتح اول و تشدید کاف تازی و دار هوز در آخر	قطره و همین معنی است بکلمه بفتحه جیم فارسی و سکون کاف عربی و فتحه لام و دار هوز در آخر	[illegible]	بباء فارسی و سکون راء مهمله و دال ابجد و الف و زای هوز	مصور
چگونگی	هر دو جا کاف عربی و نون بس واو	کیفیت	چهره شدن		مواجه کردن و مقابل شدن
[illegible]	بکسر میم و تحتانی با الف و فتحه نون و دار هوز	کیفیت معتدله که از تکاسر اخلاط پدید آید	[illegible]	بکسر اول و کسر جیم فارسی و تحتانی معروف و راء مکسور و شین معجمه	ماهیت نوعی که جواب واقع شود از گفته چه چیز است آن عربی ای شی هو فی ذاته
چلبله	بضم اول و باء ابجد بروزن سنبله	شتاب و اضطراب	[illegible]	بکسر اول و تحتانی معروف و راء معجمه و دار هوز و باء ابجد و واو معروف و دال	سبب و باعث
چلیپا	بباء فارسی بروزن مسیحا	صلیب نصاری			
چم	بفتح اول و سکون تحتانی	معنی که جان لفظ در آن بر سر زبان برآید	چیزه بودگر	بکاف فارسی مفتوح و راء مهمله ساکن	سبب و سبب آفرین
چمانه	بروزن زمانه	پیاله شراب	[illegible]	تحتانی معروف و سین مهمله و کسر فوقانی و شین معجمه	ماهیت جنسی جواب از سوال هیئت عربی ما هو
چمانی	بنون بروزن روانی	خرامان و ساقی			
[illegible]	بباء تحتانی برای نسبت	منسوب بسوی معنی چمیان جمع بمعنی معنویان		**باب لغات خاء معجمه**	
[illegible]	بفتحه اول و سکون میم و راء مهمله با الف و سین مهمله	این کتاب آسمانی	خاربست	راء مهمله و باء ابجد مفتوح و سین مهمله و فوقانی	خار دیوار کشت زار
			خاکدان	بکاف تازی	کنایه از دنیا و نیز
چنانکه	بفتح اول و نون با الف و کاف تازی	فعل و کنش	خاک تاریک		کنایه از جسد انسان
چین	بروزن کمین	بول و غایط	خاکی نهاد		متواضع
[illegible]	بفتح اول و سکون نون و باء ابجد مفتوح و راء مهمله ساکن	حلقه و محیط دایره	خانه زان	بفتحه زاء هوز و سکون نون	نگارنده و چیزی که قلم را بدان نگارند
			خان		خانه عربی بیت
چند	بروزن بند	مقدار غیر معین چرا که کم و همچنین چندگه بزیادت دار هوز	خانه کن	بفتح کاف تازی و سکون نون	کنایه از ناخلف که خانه تباه کند و نیز کنایه از [illegible]
چندی	بروزن مندی	کیست	[illegible]	مدوده و باء ابجد با الف و دال ابجد	بیت المعمور که خانه کعبه بود شرفها الله تعالی
چونی	بنون و یای تحتانی ساکن	کیفیت			

نام	اعراب	معنی	نام	اعراب	معنی
خاور	بفتح واو و سکون یای مهمله	برآمدگاه خورشید و مشرق	خردی انگارش	بکسر راء مهمله و سکون شین معجمه	همان صبح عقلی که در تفسیر خردی انگاشت گذشت
خداوند	بفتح واو و سکون نون و دال ابجد	خداوند و محمود که حدود را تحدید دارد و بود چون خلاق الافلاک	خدنگ	بضم اول و سکون دال مهمله و فتحه دال ابجد و واو و هوز و کاف فارسی و شتانی و سرو و راء مهمله	عیب جو
خدنگ	بکسر تحتانی و سکون سین مهمله و کاف عربی	پیک آهنگران عربی سطرقه	خرد مرد	بالضم و هر دو جا راء مهمله	ریزه ریزه شده
			خرسنگ	بفتح اول و سکون راء مهمله	آلت تناسل که سطبر و دراز
خدیو	بضم اول و فتحه جیم تازی و سکون مهمله و فتحه فوقانی و واو هوز در آخر	مبارک و همایون		و راء معجمه مفتوح و واو هوز	و ناتراشیده شده
			خرسند	بر وزن گلقند	شادمان و مسرور
خدیو	بکسر اول و تحتانی مجهول	پادشاه و وزیر و خداوندگار و همچنین خدیو بزیادت راء مهمله در آخر	خرش	بفتح اول و کسر راء مهمله و در آخر شین معجمه	سبزه
			خرشا	بضم اول و سکون راء مهمله و شین معجمه با الف	نامی از نامهای خورشید و
خدیر	راء مهمله بر وزن نظیر	حسن و خوش خلقی	خرگر	بکاف فارسی بر وزن زرگر	خرمن و کاه
خدیگاه	بکسر اول و سکون دال ابجد و فتح تحتانی و واو هوز در آخر	مضاف که نسبت کرده شده باشد بسوی دیگری مقابل مطلق	خرگاه	بکاف فارسی بر وزن درگاه	خیمه بزرگ و محل وسیع
خرداد	بضم اول و کسر تازی و تحتانی مجهول و شین معجمه	پادشاه و خداوند خانه و کدخدا		بضم اول و تشدید راء	شادمان و نام ماه دی که ماه دهم باشد از سال شمسی بودن خورشید در برج جدی و نام روز ششم از هر ماه شمسی
				مهمله و میم در آخر	
خدنگ		عقل اول که نزد فلسفیان از ایزد تعالی پیش از همه هستی یافت	خرسخته		کنایه از مرد مفلس
خرده	بضم اول و راء مهمله و واو معروف و هاء هوز در آخر		خروس		
خروش	بفتح اول و ثانی راء مهمله				کلان هوش بلندی کهنه
خرنده	بزاء هوز بر وزن دونده	عقل فعال و آن عقل عاشر است که با فلک القمر هستی رسید و اشیا بدید آورد	خزانه		خزانه الارض چون موش و مار
خرگوش	کاف تازی با الف و راء مهمله و فتحه کاف فارسی و سکون راء مهمله		خزه	بضم اول و سکون زای معجمه و هاء فوقانی و واو معروف	مقر و معترف خستوان جمع
خروس	نون با الف و باء ابجد	عقل مرد و خالص که بیدار را بران چیره دستی بود و همچنین خرد از او			
خروسی انگاشت	بفتح الف و سکون نون و کاف فارسی و شین معجمه و فوقانی	تصور عقلی که خوش بیکر بسته باشد			کنایه از فروستنی کردن و حجر

باب	اعراب	معنی	باب	اعراب	معنی
خ	بضم اول و سکون سین مهمله و فتح ها و واو مجهول و واو معروف پدر زن پدر شوهر و مادر شوهر مادر زن	پادشاه و امام عادل و هر پادشاه صاحب شوکت و نام بیژن و نوشیروان	خواجه	با واو معدوله بر وزن راجه	کدخدا و سرور و مالدار و بی قیم است
			خواست	با ثانی معدوله بر وزن راست	اراده و طلب چیزی
خ	بفتح اول و کسر سین مهمله و سکون نون و دال ابجد و ها هوز	بوام مثل مکس و پشه	خواسته	با ثانی معدوله بر وزن راسته	مطلوب و مقصود و اسباب و جمعیت و زر و مال
			خواستی	با ثانی معدوله بر وزن راستی	ارادی منسوب بسوی اراده
خشکدان	بفتح اول و کسر شین معجمه	خردگان زمین بی شرب الارض	خواسته	بسین مهمله و تای فوقانی بالف و ها مهمله	اراده کننده
خشکدان		کنایه از ناکارآمد و نیکوکار	خواسته	بسین مهمله بر وزن و معنی خواسته	دوات سیاهی
خ	بروزن رسانیدن	تقلب کردن در گفتار و حرکات و سکنات کسی را بطریق مسخره	خوالی	با واو معدوله بر وزن عالی	طعام خوالیگر طباخ خوان سالار
			خودا		قصدی و ارادی مقابل آن اخواستی
خ	بضم اول و کسر نون و سکون سین مهمله و فوقانی با الف و نون	فریب و سحره و مبارکه و میمون	خودبو	بضم با ابجد و سکون واو	هر چه که ذات خود قایم بود مقابل
			خودبو	بضم با ابجد و واو معروف و دال ابجد	وجود نفس [illegible]
خور	بفتح اول و نون با واو و را مهمله	الات ضروریات خانه چون خم و	خودسوز	با ثانی معدوله و سین مهمله و واو مجهول و زای معجمه	نام آتشکده که بنیاد زرتشتیان
خنیا	بضم اول و سکون نون و تحتانی با الف	سرود و ساز عربی غنا	خودپرست	با ثانی معدوله و کسر با فارسی	متکبر خودستاینده
خنیاگر	بکاف فارسی بروزن دنیاور	سازنده عربی مغنی مطرب	خودکام	با ثانی معدوله و کاف فارسی بروزن کام	مرد خودرای و مقصود خود جوینده
خندیدن	بروزن رسیدن	پیچیدن آواز در گلو و تهتر یا قهقهه	خودنما	با ثانی معدوله بروزن بدنما	همان متکبر آراینده خود را
خ	بفتح اول و نون و تحتانی مجهول و فتحه واو و سکون را مهمله	مشهور و پسندیده و دانا	خور	با واو معدوله و را مهمله	روشنی و فرشته موکل بر خورشید
			خورا	با ثانی معدوله و را مهمله با الف	سزاوار و قوت لایموت
خ		قیامت و پلصراط	خورند	واو معدوله و را مهمله بروزن پسند	زیبا و لایق و نام روز دوازدهم
			خوشا	با ثانی معدوله بروزن رسا	خوش عربی طوبی
خ	بفتح اول و سکون واو	چوبی که معماران بندند و بر آن نشسته	خوشاب	با ثانی مجهول و شین معجمه با الف و با ابجد	هر چیز تازه و خوش آب
خوابیده	با ثانی معدوله و جیم تازی	کنایه از مرگ	خوشخواگر	هر دو جا شین معجمه	شوق و اشتیاق تمام و همچنین خوش
خواستان	با ثانی معدوله بروزن بستان	جای خفتن عربی مرقد و منام	خوشمایه	تحتانی مفتوحه	لذت

لفظ	اعراب	معنی
خوشیدن	بشین معجمه بروزن جوشیدن	خشک شدن و خشک کردن
خویشی	داد معدوله و شین معجمه و تحتانی معروف	نسبت و اضافت
خویش باش	داد معدوله و هر دو جا شین معجمه	جوهر مقابل عرض
خویشتن دار	دال ابجد با الف و را مهمله	کسی که خود را پیوسته بود دارد و کسی
خوکر	بضم اول و واو مجهول و کاف فارسی مفتوح و را مهمله	مانوس و الفتگیرنده بچیزی و کسی
خهی	بفتح اول بروزن زهی	کلمه تحسین برجای مرحبا
خیره	بزاء مهمله بروزن تیره	غبار یکه پیش چشم آید و فروغ دیده و روشنی
خیش	بشین معجمه بروزن پیش	چوبی که بر گردن گاو نهند
خیو	بکسر اول و ثانی مجهول و واو	آب دهان
خیفور	بفتح اول و سکون تحتانی و فتحه فا و واو و را مهمله	پل صراط

باب لغات دال ابجد

لفظ	اعراب	معنی
داد	اول و آخر دال مهمله	عدل و راست و نام مرضی عربی
دادار	دال مهمله با الف و را مهمله	نام خدا تعالی و هر چه ماهیت چیزی بیان کند و مرکب بود از ذاتیات و در عربی حد گویند چون حیوان ناطق حرف انسان
دادبخش	با الف ممدوده و فاء سفص و را مهمله و تحتانی معروف و دال ابجد	اسمی از اسمای الهی جل شانه
دادبر	بضم با ابجد و واو معروف و دال ابجد	اعتدال
داده	بکسر دال ابجد	عادل و نیز اسمی از اسمای الهی تعالی قدره
دادگر	را مهمله با الف و سین مهمله و فوقانی	عادل و داد دهنده راست و همچنین داد فرمای و دادگر و داد و رد داد و در
دادستان	بسین مهمله بروزن بابستان	دلاور و داد رس قوی
دادوند	بفتح دال و سکون نون و دال مهمله	معتدل و میانه پایه و دارای اعتدال
دار	دال ابجد با الف و را مهمله	درخت و صلیب
دارا	را مهمله با الف بروزن فارا	بارتعالی شانه و کنایه از پادشاه
دارابی	کاف فارسی و واو معروف	فرشته پاسدار زنده و پرورنده
دارابی	فتحه فوق و واو مجهول	هر نوع از انواع عربی رب النوع
دارآب	با ابجد بروزن فارآب	نام فرشته رب النوع آب و بمعنی مروت
دارات	در آخر تاء فوقانی بروزن طاقات	شوکت و کروفر
دارش	بکسر را مهمله و آخر شین معجمه	محافظت و صیانت
دارش خسرو	بکسر شین معجمه	حفظ قواعد سلطنت و نگاهداشتن
داسار	بسین مهمله با الف و را مهمله	دلال عربی بسار و بخشیدن بسیار بسیار
داشاب	بشین معجمه با الف و دال ابجد	نشاط و عطا و بخشش
داغ	بروزن باغ	سخنی که شاعر چند جا بر یک معنی
دال	بفتح ضاد معجمه و کاف تازی ساکن	نقطه آن چیزی است که از جزو خارج و قابل اشارت حسی بود
دام		بمعنی دو عربی اثنین
دامن خورشید	بکسر نون	کنایه از آسمان چهارم در روحانیت
دانا	هر دو جا شین معجمه	علم حضوری خداوند تعالی که همه را محیط است بذره و ابعد
دانش بر	بفتح با ابجد و سکون مهمله و فوقانی مفتوح	علم الهی و فلسفه ادنی
دانش پژوه	بکسر فارسی و را معجمه و واو مجهول و را آخر	جوینده علم و فضل

باب	اعراب	معنی
دانش سار	سین مهمله با الف و راء مهمله	محل فهم دانش و علم کتاب مؤلف
دانشگر	بفتح کاف فارسی و راء مهمله	دانا عالم و فاضل
دانشور	بضم واو و سکون راء مهمله	خداوند دانش و حکیم و سیاردان
دانشوند	واو معروف و میم مفتوح و سکون نون و دال مهمله	حکیم و دانشمند
دانشی	بکسر سوم و شین معجمه تحتانی معروف	دانشمند و دانا
داه	بروزن راه	پرستار و کنیزک
داوری	راء مهمله و تحتانی معروف	خصومت و محاکمه نمودن و یکسو کردن نیک و بد
دبستان	بسین مهمله و فوقانی بروزن ستان	مکتب و دبستان تحتانی معروف طفل و شاگرد نشین
دخ	بضم اول و سکون خاء معجمه	گیاهی در آب و بیابان بود با خنده
دخمه	بخاء معجمه بروزن زخمه	گورگاه گبران و همچنین دخم و دخمه
درآمدجای	بجیم تازی	مصدر
درا	بفتح اول و راء مهمله با الف	حلول کننده در چیزی
درآیین	بکسر دال ابجد و راء مهمله با الف و کسر تحتانی و شین معجمه	تاثیر و اثر کردن
درآیدن	بروزن سرآیدن	گفتن و آواز کردن
درپیش نوشتن		کنایه از تفکر و مراقبه کردن
درد	بفتح اول و سکون راء مهمله و خاء معجمه و واو معدوله و شین معجمه	شوق و اشتیاق
درخواه	با واو معدوله بروزن درگاه	التماس
درخور	بفتح تا با الف و واو معدوله	لایق و سزاوار و همچنین درخور بر باد دال ابجد
درخ	بفتح اول و سکون راء مهمله و سین مهمله	دیباچه و مقدمه و همچنین درساز و بر ساوت و ساز خور

باب	اعراب	معنی
درخش	بضم اول و راء مهمله مضموم و سکون خاء معجمه و شین منقوطه	برق و فروغ و نورانی
درخشان	بضم بروزن سخندان	تابان و روشنی دهنده
درخشیدن	بروزن نوردیدن	تابیدن و پرتو افکندن
درخش	بضم اول و راء مهمله و سکون فا و سین	تمام و دیرپا که زمانه دراز پایدار ماند
درفش	بکسر اول و فتحه راء مهمله و سکون فا و شین معجمه	برق و فروغ و درخشان و آلت کشتگان
درفشان	بشین معجمه بروزن خندان	تابان
درفشیدن	بروزن وصفی	درخشیدن و تابان شدن
درمان	براء مهمله بروزن زبان	علاج و معالجه و بمعنی درمانده نیز
درم سرا	بکسر اول و فتحه راء مهمله و سکون میم و سین مهمله و راء مهمله با الف	دارالضرب که درمان سیم در آن مسکوک شود
درند	بفتحه اول و فتحه راء مهمله و سکون نون و دال مهمله	صورت و مانند
درند	بکسر اول و سکون راء مهمله و فتح نون و دال بر وزن آخر	تیغ آبدار
درنگ	بفتحه اول و سکون راء مهمله و فتحه نون و واو و سکون گاف	نسخ و آن اصطلاحی است از مصطلحات تناسخیه که چون روان مردم را در خاکی کالبدی
درنوردی کردن	بکاف پارسی و سکون راء مهمله و واو و نون	فرض کردن و تقدیر کردن
درواز	بفتح اول و سکون راء مهمله و واو با الف	سرگردان و حیران و بازگونه و چیزهای ضروری خانه و همچنین درواز بر یادت ارجو در آخر
درواز	واو با الف و تحتانی مفتوح و سکون مهمله و فوقانی بروزن دربا بست	بمعنی دربا بست که ضروری چیزهای خانه باشد
درونه	بضم دال ابجد و سکون راء مهمله و فتحه واو و سکون نون	فاسق که مرتکب منهیات بود

لفظ	اعراب	معنی	لفظ	اعراب	معنی
دروان	بفتح با فارسی و سکون را مهمله و فتحه واو و سکون را مهمله	زاهد و مرتاض و مردی که لباس مردم آزار و ملطف و نرمی گفتار	دیر	بکسر اول و سکون یای فارسی و فتحه و سکون را مهمله و سکون خای معجمه و یای فوقانی	بیت المقدس بنا کرده حضرت سلیمان علیه السلام و همچنین در منتخب بحذف واو و در سمت کتاب بهزود کاف فارسی و بیا نه نون
درهمان	بفتح اول و را مهمله و ها هوز	کلکهای عربی مجوف و تنگ چند حروف	آس	بالف محدوده و سین مهمله	آسیای که بدست گردانند
درم	بفتح اول و سکون ثانی و کسر را هوز و سکون معجمه و فتحه فوقانی	جود و عطا	دست		نقد
			دستار	آخر را مهمله	رومال عربی سندیل و همچنین دستار
دری	بفتح اول و را مهمله و تحتانی معروف	لغت پستانهای بجوی روانی فرو ریزد	دستان	بسین مهمله بروزن مستان	نکو فریب و نام پدر رستم پهلوان
دریابار	با ابجد با الف و را مهمله	دریای بزرگ	دست برد	بضم با ابجد و سکون را و دال مهملتین	قدرت و فیروزی
دریغ	بکسر اول و تحتانی مجهول	کلمه تاسف و حسرت	دست بردن	بزای معجمه	قبول کردن
دزد	بفتح اول و سکون مهمله و تحتانی و واو معروف و زای معجمه	گدای عربی نکدی و همچنین دریوزه بزیادت ها هوز	دست پیلان	با فارسی و تحتانی مجهول	کاغذی که بادشاه مهر زده داده
			دست جا	بجیم تازی	جامه سر و پا
درویش	بیا تحتانی بروزن خرگوش	درویش و مسکین	دست دادن		کنایه از ثبوت و حصول
دز	بکسر اول و بفتح اول نیز گفته اند و زای هوز و زای فارسی نیز	حصار	دست رنج	بدال مهمله مفتوح و سکون نون و جیم تازی	محنت و پیشه و حرفت
دزدیه	بفتح اول بروزن آمیزه بزای معجمه	کواکب سیاره چون زحل و مشتری	دست کشان	بکاف عربی و شین معجمه	کنایه از جوهر و بی تشویش
دژم	بفتح اول و زای فارسی با الف و کاف تازی با الف و میم	خواجه و زاهد	دست کندن	بکاف تازی	کنایه از افسوس و پشیمانی خوردن
			دست زن	بفتحه زای هوز و سکون نون	مطرب و سازنده
دژیم	بکسر اول و زای فارسی مکسور و خاء معجمه و تحتانی معروف و میم	بدخو و بدطبیعت و قلعه بان	دستور	بفتح اول و سکون سین مهمله بروزن	وزیر و مشیر
دژک	بضم اول و ثانی زای فارسی و سکون کاف	آبله که از کار کردن و راه رفتن در دست و پا افتد	رخصت	بفتح اول و سکون سین مهمله و فوقانی و واو معروف و را مهمله و تحتانی معروف	رخصت و اجازت
دژم	بکسر اول و فتحه زای فارسی و سکون میم	افسرده و غمگین	دستاویز	بفتح اول و سکون سین مهمله و فوقانی با واو معروف و میم	یادداشت عربی مذکر آن اثبات معانی از نفس
دژمان	بفتح اول و سکون زای فارسی و میم با الف و نون	دریغ و حسرت داشتن	دستیار	بتقدیم فوقانی تحتانی بروزن	معاون و مددگار

که دانشمندان زبانی همه صاف و آسان ایجاد کنند تا همه بدان گفتار آیند خوارمایه تن بدرگاران گرفتن که دری باشد بهمه خوانی

نقطه	اعراب	معنی	نقطه	اعراب	معنی
[illegible]	بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر فوقانی و تحتانی معروف و ضم نون	توقیع و فرمان سلاطین و نیز آنچه آخر کتاب نویسند از نام و تاریخ	دوده	بضم اول و واو معروف و فتح دال و هاء	دودمان و خانواده
[illegible]	بفتح اول و سکون شین معجمه و تحتانی بالف و دال ابجد	خبث کردن و کسی را در پس بدی یاد کردن	دو سلسله	دو بضم اول و واو معروف و زنجیره یعنی زنجیر و هم پهلوان بهاء فارسی	دو سلسله متضایف یعنی دو سلسله برآمده که یکی را نسبت بود با سلسله دیگر و تحقیق آن در نظر روشنگری هویدا شود
[illegible]	بکسر اول و کسر شین معجمه و سکون سین مهمله و ضمه فوقانی و آخر ار هوز	محسوس یعنی آنچه بحواس ظاهری دریافته گردد و مستاجع	دو شکام	بکاف تازی	کسی که کام خواه دو مقابل شیرین کام
[illegible]	بفتح اول و سکون شین معجمه و میم با تحتانی معروف و راء مهمله	نقیض و ضد	دو شکانی	بنون بروزن دو شکامی	می خوردن با معشوق
[illegible]	بفتح اول و سکون شین معجمه و نون مفتوح و ار هوز در آخر	خنجر	[illegible]	بفتح شین معجمه و سکون میم و سین مهمله با الف و نون	دو چیز یکی باز گونه دیگری عربی نقیضین و ضدین
دل کردن	بکاف فارسی مکسور	کنایه از بستن دل بکاری	دو گوهر	بکاف فارسی	کنایه از دو گوهر عقل و روح
دما	بفتح اول با میم با الف کشیده	مزاج و کیفیت دم و نفس	دول	واو مجهول	دولو
دمان	بروزن و معنی	[illegible]	[illegible]	بفتح اول و سکون واو و فتحه لام و ار هوز در آخر	دایره و آن شکلی بود که خط دایره آنرا احاطه کرده باشد و میان آن نقطه بود که چون خطوط از آن نقطه بمحیط کشند همه برابر باشند
دمانکش	بکاف تازی و شین معجمه بروزن کمانکش	امتداد زمان	ده اک	بالف ممدوده و کاف فارسی	نام پادشاهی معروف که مردم ضحاک گویند
دمار	بضم اول و در آخر راء مهمله	ساقه لشکر	ده خدا	بکسر اول	کدخدا و بزرگ ده
دمه	بفتح اول و فتحه میم در آخر ار هوز	سرما و برف و باد	دهش	بکسر اول و کسر ار هوز و سکون شین معجمه	عطا و همت
دمه	بروزن زمزمه	شورش و غلغله	دهدار	بروزن سه و چهار	دار و گیر و گرد و فر
دم در کشیدن		کنایه از سکوت و رزیدن	دهن بده		کنایه از هرزه درا و بی شرم
دند	بروزن چند	ابلهی و بیباکی و دزدی	[illegible]	بکسر اول و کسر ار هوز و سکون شین معجمه و تای فوقانی	بگانگی و یکرنگی
[illegible]	الف ممدوده و ها را بجد ساکن و راء مهمله و تحتانی مجهول و زاء معجمه	حلال که از آن چرکه دندان برآرند و همچنین آرشین بشین معجمه	[illegible]	بفتح اول و سکون ار هوز و نون با الف و دال ابجد	نظم و نسق امور که انتظام گویند
[illegible]			دهون	بروزن زبون	حفظ و یاد و از برخواندن چیزی

لفظ	اعراب	معنی	لفظ	اعراب	معنی
دیو مرد	بفتح اول وسکون ارهوز وضم میم و واو مجهول وکسر با ابجد وسکون دال مهمله	کسیکه متولی بود بر خیرات وصدقات	دیولاخ	بلام والف وخاء معجمه	جای بسیار دیوان ونیز جای خراب را گویند
دی	بفتح اول وسکون تحتانی	نام ماه دهم از هر ماه شمسی بود یا نوشاخور شید در برج جدی ونام روز نهم از هر ماه شمسی		**باب لغات راء مهمله**	
دی بهر	بفتح اول وکسر میم وسکون ارهوز ورای مهمله	نامی از ماههای الهی جلشانه ونام فرشته ونام روز پانزدهم از هر ماه شمسی	راد	بروزن یاد	کریم شجاع وجاری بمعنی جود وعطا
دیوان	با با ابجد بروزن ریسمان	کسیکه بر جای بلند نشسته دیگران را از آنچه بیند آگهی دهد وهمچنین دیوان با فزودن ارهوز عربی عین	رادمنش	بفتح میم وکسر نون وسکون شین معجمه	مرد کریم الطبع
دیدگاه	بکاف فارسی بالف وارهوز	جای نشستن دیدبان	رادمرد	بفتح راء هوز ورای مهمله وارهوز	ملکه وآن قوت راسخه بود که به مدد آن نفس در طبیعت اصدار افعال مستحسنه سهل وآسان بود
دیدگان	بکاف فارسی الف ونون	عاقلان وسخنان کریمان	رادگان		
دیدبان	بسکون سین مهمله با با ابجد بالف ونون	صاحب راز وزبان خود عرض هیچکس	رازدان		
دیدار	دیدن بکسر اول وتحتانی معروف ودال مهمله بودی با با ابجد وواو معروف ودال ابجد وتحتانی معروف بکسر ضم الکاف فارسی وفتح ارهوز ورای مهمله وبستی معروف است	موجوداتی که عبوری اعیان ثابته گویند	راست	سکون سین مهمله وفوقانی بالف ورای مهمله	راست وراه
			راستاد	بسکون سین مهمله وفوقانی بالف ودال ابجد	وظیفه وراتب
			راستبو	با با ابجد واو معروف ودال ابجد	موجود حقیقی که اوتعالی جلشانه باشد
دیرباز	با با ابجد با الف وارهوز	زمان طویل مقابل قصیر همچنین دیرباز	راست بالا	بار موحده با الف کشیده	سرکردگی متعرف ورستگاری
دیرند	بروزن ریوند	مدت دراز ودرازی زمان	راست باش	با با ابجد با الف وشین معجمه	حقیقت ماهیت خیری
دیهیم	بکسر اول وتحتانی معروف وبیم با الف وسین مهمله	ترجمه وتوضیح	راست پوش	بار موحده با واو مجهول وشین معجمه	کافر که نعمتهای خدا تعالی پوشیده سپاس ان
			راست خدیو		ایزد تعالی وتقدس
دیهیم	تحتانی معروف	تاج که کلاه خسروی باشد	راسته	بروزن خواسته	راه هموار وسیکه همه کار بدست راست کند
دیو	بکسر اول وثانی مجهول رسیده بواو زده	یا دران شیطان مراد از او	راستین	بروزن آستین	حقیقی مقابل مجازی وهمچنین آستینه بزیادت ارهوز
دیوبس	با را ابجد مفتوح وسکون نون ودال مهمله	لقب تهمورس بادشاه که شیطان نفس خود را بفرمان کرده بود	راستین راد	براء مهمله با الف ودال مهمله	جود حقیقی که بخشش اوتعالی باشد
دیوسار	بسین مهمله با الف وراء مهمله	کنایه از مردم زشت کردار قبیح الافعال	راکاره	با کاف تازی بالف وراء مهمله وارهوز	زن فاحشه وبدکاره
			رام	بروزن کام	نام روز بست ویکم از هر ماه شمسی

نقطه	اعراب	معنی
رش	بشین معجمه بروزن و قافیه	رخت کرام ساز و نواز صبح و عشرت
رشگر	با کاف فارسی مفتوح و راء مهمله مفتوح	مطرب و خنیاگر
رشی	بکسر میم و شین معجمه و یای تحتانی معروف	خوانده و سازنده
رشت	بکسر میم و سکون شین معجمه و تای قرشت	آراسیدن
رلک	بفتح میم و سکون کاف تازی	ناموس و انیس صدر و حجره
رلوه	میم با واو معروف و راء مهمله مضموم	کشتیبان و ناخدا
رلش	بکسر نون و سکون شین معجمه	سلب و اسباب و جامه و عمارت
رسا	بمد الف و دال و میم و راء مهمله و دال ساکنین	هدیه و سوغاتی که برای دوستان از زیارتگاه بیاورند
رسواره	براء مهمله بروزن گاهواره	همان هدیه و سوغات
رسوا		کنایه از صورت مقبولیت و تحسین قابل تسلیم بودن
رسته	بضم اول و سکون سین مهمله و فوقانی با الف و نون بروزن کاردان	صفت عربی مجان و بر باد عربی بدر
رسو	بفتح اول و سکون سین مهمله و واو معروف و نون	اجرتی که پیشگی باجیر مزدور دهند و بیعانه
رسیده	سین مهمله بروزن دمیده	واصل بارگاه خدا
رخت	بفتح اول و سکون خای معجمه و تای قرشت	راست و درست و سامان
رخت بر بستن		کنایه از سفر کردن و مردن
رخشان	بضم اول و سکون خای معجمه و شین معجمه و الف و نون	تابان درخشنده و همچنین رخشان بخای معجمه
رخش	بضم اول و سکون خای معجمه و شین منقوطه	شعاع و نور و نام خورشید
رخش	بفتح اول و سکون خای معجمه و شین معجمه	عکس و بازگونه

نقطه	اعراب	معنی
رد	بفتح اول و سکون دال ابجد	حکیم و دانشمند و خواجه پهلوان و دلاور
رده	بفتح اول و دال ابجد مفتوح و هاء هوز	صف و گروه
رز	بفتح اول و سکون زای معجمه	درخت انگور و خود انگور
رزباد	بفتح اول و سکون زای هوز و باء ابجد با الف و دال	نام برج چهارم مریخ
رزوان	بفتح اول و سکون زای منقوطه و واو با الف و نون	نام برج فلک زهره
رسا	بفتح اول و سین مهمله با الف	واصل و کامل سای بمعنی
رست	بفتح اول و سکون سین مهمله و فوقانی	خلاص شده و نجات یافته و از خواهش باز رسته
رستاخیز	بفتح اول و سکون مهمله و فوقانی با الف	و از رستن از تعلقات بشری و قیود دنیوی
رستی	بفتح اول و سکون مهمله و فتحه فوقانی و یای هوز در آخر	آزاد و مجرد و تنها و بی تعلقات و بافته از تعلقات ظاهر
رستیز	بضم اول و سکون مهمله و فوقانی با تحتانی	رخت و فراغ و شعبت و استیلا
رسد	بفتح اول و سین مهمله و دال ابجد ساکن	حصه و بهره و سزاوار
رسمو	بفتح اول و سکون سین مهمله و میم و واو	[illegible] عربی خل
رسیده	سین مهمله بروزن دمیده	واصل بارگاه خدا
رش	بفتح اول و سکون شین معجمه	مرغ و تعداد هم روز یازدهم
رشت	بفتح اول و سکون شین معجمه و تای قرشت	کج که از آن عمارت را استوار سازند
رشک	بفتح اول و سکون شین معجمه و کسر کاف تازی و سکون نون	مرد متکبر و حاسد
رشمیز	بفتح اول و سکون شین معجمه و میم با تحتانی هوز	کرباس خوب عربی از صفه

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
رشن	بفتح اول و سکون شین معجمه و نون	نام روز هجدهم از ماه های شمسی نام فرشته	رنگ آمیختن		کنایه از فریب دیگر کردن
رود			رود	بفتح اول و نون با الف کشیده و نون	نفس و جان و معنی زود
رهنج	بفتح اول و سکون شین معجمه و نون با حاء حطی معروف و دال ابجد و زاء هوز	نجاست چون دل و پراز	رهنج	با تحتانی با الف و کسر با ابجد و سکون نون و فتحه دال ابجد	نفس ناطقه که کلیات و جزئیات همه در یابد
رهان	بفتح اول و فاء با الف و نون	شفیع و شفاعت کننده	رهاب	بفتح با ابجد و سکون خاء و شین معجمتین	او تعالی جل شانه و روح القدس را نیز گویند که علم شل جان می بخشد
رهیده	بروزن رسیده	گرد بالشتی که طبیبان بر آن برای کردن در شور بهند			
رفتن	بفتح اول	آمد و رفت کردن	رهاب	بکسر نون و سکون مهمله و فوقانی با الف و نون	جهان روان عالم الارواح که افلاک باشند
رکیدن	بروزن بکیدن بکاف تازی	خود بخود شکافتن از روی غضب			
رهان	بکسر کاف تازی	حبل الورید و آن رگی باشد که قطع آن جان از تن نماید	روان	بضم با ابجد و سکون دال ابجد	نفس کل و همچنین روان امید هم
			رهاب	بکسر کاف تازی و سکون را مهمله و دال ابجد	مدینة الارواح که شهرستان و عالم ملکوت باشد
رمه	بفتح اول و سکون میم	گله گوسفندان و طبقی اسپان و جمعیت مردم و سپاه			
رمه	بفتح اول و ثانی و آخر با زاء هوز	همان گله و قطعه اغنام	روانه	بفتح را مهمله در هر دو جا	رفته رفته
رشن	بفتح اول و کسر ثانی و سکون شین معجمه	تبدیل	روبند	بروزن موبند	نقاب و پرده رخ و همچنین روپوش
رسن	بروزن ربون بفتح اول	بیعانه و زری که بفروشنده دهند بشرط خیار	روباه	با با ابجد بروزن کوتاه	کنار رود و رود خانه
			روزبه	بکسر با ابجد و آخر با هوز	نیک بخت و سعید
رمیار	بفتح اول و سکون میم و تحتانی با الف در آخر	شبان و گله بان	روزبیکه	بفتح با فارسی و سکون تحتانی و فتحه کاف و بیکه با را مهمله	مرد راست و صاف
رنده	بروزن خنده	آله درودگران که معروف است	روزبه	بزاء هوز بروزن نوزده	تاریخ که گاه شمار سال و ماه
رنجش	بشین معجمه بروزن رنجش	زیرا که از رشیدن چوب برآید			
رندیدن	بروزن خندیدن	تراشیدن چوب		بکسر زاء هوز و ضم با هوز و سکون را مهمله و ضم میم و سکون زاء معجمه و دال مهمله	روز پنجشنبه
	رنگ کاف فارسی و الف	کسیکه هر دم خود را بدیگر رنگی وانماید		واو مجهول و سکون سین مهمله و با فارسی و تحتانی معروف	زن قحبه

موجودی هر هستی که اگر بر موجدان واجب الوجود بود و این بود اراده ما

لغت	اعراب	معنی	لغت	اعراب	معنی
رودستا	غاد مجهول و سکون سین مهمله و فوقانی با الف و دال مهمله	ده و قریه	رودستا	جیم بضم جیم تازی و سکون فا و فوقانی تا و بفوقانی با الف و دال هوز	بران زوج و فرد
رودشناس	واو معروف و فتحه شین معجمه و نون با الف و سین مهمله	مشهور و معروف و آشنای همه کس	رودشناس	بزای معجمه و بای تحتانی معروف	بران مسامحت و بیانش در جای خودش مذکور
رودشکر	واو مجهول و فتحه شین معجمه و سکون نون و فتحه کاف فارسی و را مهمله	بران که دلیل عقلی باشد	رودشکر	بزای معجمه و تحتانی معروف و فتحه نون و ارهوز در آخر	بران مسلم و اینجا نظر باختصار این نامه بیانش بگذاریم
رودشکر	بهار ابجد مفتوح و را مهمله با الف و فتحه میم و دال ابجد	بران خروج در باب اثبات واجب الوجود تعالی شانه و اینجا بالاختصار بیان	رودشکر	بفتح را مهمله و کسر دال و کسر شین معجمه و را مهمله با الف و سین مهمله و ارفوقانی	حرکت مستقیمه و آن گردش متحرکی بود از مرکز بسوی محیط یا از محیط بسوی مرکز

کنیم که همه ممکنات بوجهی که ممکنی از آن بیرون نماند موجود اند از برای آنکه اجزاء آن موجود هستند و وجدان کل پس از موجود شدن اجزاء آن و ممکن الوجود است که فراهم آمده است از ممکنات پس این موجود ممکن الوجود را موجد و سازنده باید که او را از عدم بوجود آورده باشد پس آن موجد خارج بود از سه حال یا موجد عین ذات آن موجود بود یا جزو و پاره آن یا شی خارج و ناگزیر ظاهر است که موجد مقدم بود بر موجود ما دام موجود در آمده دیگری را بهستی در آرد پس اگر موجد را عین موجود فرض کنیم لازم آید که یک چیز بر ذات خود مقدم و پیشی بود و این خود محال و اگر پاره موجود فرض کرده شود لازم آید که پاره چیزی مقدم بود بران چیز و این هم استحاله دارد و بر تقدیر محال بودن این هر دو شق ناگزیر بود که آن موجد و سازنده شی خارج بود و خارج از ممکن واجب الوجود است پس هویدا شد که موجد موجودات و صانع ممکنات واجب الوجود بود و همین بود اراده ما

لغت	اعراب	معنی	لغت	اعراب	معنی
رودکش	بفتح اول و سکون واو و فتح کاف فارسی و سکون شین معجمه	اول و سر	رودانجام	بفتح اول	زاد و راحله
رودن	بضم اول و سکون واو و نون	سبب و باعث	رودبار	بفتح اول و سکون ارهوز و فتحه با ابجد و سکون را مهمله	استدلال و برهان و دلیل
رودن	بفتح اول و فتح واو و سکون نون	استخوان از مایش	رهبری	بیای تحتانی معروف	استدلالی و حکیم شناسی مقابل اشراقی
رودنما	بضم نون	هر که در وقت دیدن روی عروس بیند	رهبرو		استدلال عقلی و برهان
رودی		کنایه از طرفداری و کبری			
رویز	بفتح اول و کسر واو تحتانی معروف و زای معجمه	بمعنی ظن و گمان			
رهنما	بضم اول و واو مجهول و همزه تحتانی معروف و فتحه دال ابجد و ارهوز و فوقانی با الف و را معجمه	فتح و اصطلاحی است از اصطلاحات تناسخیه که هرگاه روان مردم زاد در تن جانداری دیگر چون شیر			

بران فرد که برائی است از براهین اثبات واجب الوجود بهاش چنین که اگر موجودی هست واجب الوجود هم هست زیرا که موجود یا ممکن الوجود باشد یا واجب الوجود و هیچ ممکن الوجود بذات خود موجود شدن نتواند و هرچه خود موجود شدن نتواند دیگران را چه سان جلعت ایجاد بر کشد زیرا که موجود را ناگزیر ضرورت است اول خود هستی رسیدن پس اگر ممکن الوجود را هستی بخش هستندران و موجد موجودات فرض کنیم لازم آید که خود

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
زنشین	بفتح اول و سکون ها و هوز و فتحه نون و شین معجمه و تحتانی معروف و نون	کنایه از سایلی که از بهر سوال بر راه نشیند و ناداند	زبان بستن		کنایه از خاموش شدن
			زبان بر	بضم با ابجد و سکون را مهمله	جواب سخت که جای گفتار نگذارد
رهنما	بفتح اول و سکون ها و ضم نون و میم با الف	دلیل و برهان	زبان دادن		اقرار و وعده کردن
رهی	بفتح اول و ها هوز و تحتانی معروف	چاکر و غلام و راه رو	زبان دان	برا مهمله با الف و نون	گویا و شاعر
ریز	تحتانی مجهول و زا معجمه	کام و مراد و هوا و هوس بزرگان بمعنی	زبان قال	بفتح سین مهمله و را مهمله با الف و تحتانی و سکون شین معجمه	زبان قال
ریزک	بکسر اول و تحتانی و فتحه زا و کاف عربی	عصیان و از جای نغزیدن			
ریستن	بسین مهمله بروزن زیستن	مویدن و نوحه کردن بر	زبان حال		زبان حال مقابل زبان قال و آن
ریسمال	تحتانی معروف و سکون سین معجمه و میم با الف و لام	دیوث و بی حمیت	زبرم	بکسر اول و فتحه با و سکون مهمله و میم	حفظ و یاد داشتن
ریدک	تحتانی معروف و فتح دال و سکون کاف عربی	غلام و امرد	زده	بفتح اول و دال ابجد مفتوح و هوز	مزین و زینت داده شده
ریمن	بفتح اول و سکون تحتانی و فتحه میم و سکون نون	مکار و غاباز و رهنمای بدها	زدودن	بکسر اول	زایل کردن زنگ از آینه و جز آن
ریواز	آخر را معجمه بروزن شیراز	عدالت و آن وضع هر چیز بر موضع خود		بفتح اول و سکون مهمله و ضم نون و تحتانی و سکون معجمه و قاف	دفع اول و نفس کل نفس ناطقه و عقل فعال و نام یکی از سیارگان ایران و در نسخه بدل تحتانی
	باب الفات را معجمه		زریو	بفتح اول و کسر مهمله و تحتانی و واو	وقار و آن داشتن نفس است از حرکات سخیفه
زاب	آخر با و ابجد	صفت	زریوه	بفتح اول و کسر مهمله و تحتانی و واو و فتح و هاء هوز	فنای هدیه خود را در مراد الهی ساختن
زابیدن		موصوف شدن	زغان	بضم اول بروزن و معنی	زبان عربی لسان
زاد و بود		کنایه از هست و بود	زفت	بضم اول و سکون فا و تا فوقانی	بخیل و ممسک
زاغ زبان		کنایه سیاه زبان که نفرین از کسی	زکاب	بفتح اول و کاف تازی با الف و با ابجد	سیاهی و دوات عربی مداد
زان	بسکون میم و تحتانی با الف و دال ابجد	روز بست و هشتم از هر ماه شمسی و فرشته موکل آن روز و همین معنی زمیاد بحذف الف	زکان	بفتح اول و کاف عربی با الف و نون	خود بخود سخن گوینده از روی غضب
			زمخت	بفتح اول و تا و سکون خا معجمه و تا فوقانی	عدس
زاور	بفتح واو و سکون را مهمله	ستاره زهره قوت و قدرت	زمکان	بکاف تازی بروزن ابنان	موی زهار
زاوش	بشین معجمه بروزن [illegible]	نام ستاره که مشتری باشد	زنوه	بروزن بوده	نقش و نگار کرده

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
زنجه	بفتح اول و سکون نون و فتحه جیم عربی و ها بوزن	تسلسل مقابل دور و آن عبارت است از غیر متناهی بودن چیزی	زیوار	آخر را مهمله	برابر و مساوی شدن
زنده	بروزن گنج آور	حلال نقیض حرام		**باب لغات زای فارسی**	
زندان	بکسر اول	کنایه از دنیا			
زندان		کنایه از گور	ژاژ	ژای فارسی در اول و آخر	کنایه از سخنان هرزه و بیهوده
زنده باد	بفتح اول و سکون نون و دال ابجد و بار موحده با الف و مهمله	جانور بی آزار چون آهو و گوسپند و بلبل	ژاله	بروزن لاله	تگرگ
			ژخ	بفتحه اول و سکون معجمه	ثولول و آن عقده گوشت بود که در
زندهاف	بروزن بند ناف	زن خوان بتان نشست و کنایه از قاشق	ژرف	بروزن حرف	عمق مطلقا خواه از دریا بود یا از چاه و کنایه از
زندش	بفتح اول و سکون نون و کسر دال مهمله و شین معجمه	تحیت و سلام	ژرفا	فا بالف کشیده	عمق
زنهار	بفتح الف و سکون نون و دال با الف و زای هوز	سخن بی اندیشه عربی بمعنی بدایت	ژغاو	بفتح اول و غین معجمه بالف کشیده و واو زده	زن خشه و قحبه و جنده
			ژکیدن	بروزن رسیدن بکاف تازی	آهسته در زیر لب سخن گفتن از روی خشم و غضب
زوش	بفتحه اول و فتح واو و سکون شین معجمه	مشتری که کوکبی مسعود است	ژکس	بفتح اول و فتحه کاف عربی و سین مهمله ساکن	بجای کلمه مادر الله مستعمل
زه	بکسر اول و سکون تانی	پاداش نیکی و کلمه تحسین و تعجب	ژکف	بکاف تازی و کفر را مهمله بروزن جعفر	تنگیبا و صبور کفری تنگیبا آن صبور
زهشت	بشین معجمه فوقانی بروزن بهشت	دم و نفس	ژکاف	بکاف تازی بفتح اول	آهسته با سخن گوید از روی
زی	بکسر اول و تحتانی معروف	سوی جهت	ژند	بروزن چند	نام کتابی که زرتشت از سوی یزدان آورده
زیر	تحتانی مجهول و را مهمله و کاف فارسی با الف و ها هوز	کرسی که بر آن می نشینند	ژنگ	بروزن رنگ بکاف تازی	نام کتابی که مانی بیکر بندوران بیکرای
			ژولیدن	با واو مجهول بروزن پیچیدن	بر پشان گردیدن
زیرک	تحتانی معروف و فتحه مهمله و سکون کاف عربی	دانا و حکیم و هوشمند	ژولیده	بروزن شوریده	درهم شده و آشفته و پریشان
زیرکسار	بسین مهمله با الف و را مهمله	خداوند ادراک و صاحب فهم		**باب لغات سین مهمله**	
زیلو	تحتانی معروف و لام و واو معروف	کلیم پلاس و شطرنجی			
زینهار	تحتانی معروف	پناه جستن و عهد و پیمان و ترس و بیم			
زینهارک	در آخر تحتانی معروف	پناه آورنده و پناه داده شده و عهد بسته		همچنین ساده بزیادت واو در آخر	خواجه که سلاطین بر دست آن سلاطین زیست سازند و بمعنی تشبیه و نظیر

	جواب	معنی		جواب	معنی
سابو	بروزن نابود بابای ابجد	سالار و حرمن ماه	سنج	بفتح اول و سکون بای ابجد و جیم	اصل
	نام قافی و کاف فارسی	مطلوب بنبالهٔ شبو انجوری	سپاس	بکسر اول و بای فارسی بالف و سین مهمله	حمد و شکر نعمت
	و تحتانی بعد واو و نون	سنا مکی نیز و تحتانی بمعنی	سپید	بکسر اول و فتح بای فارسی و سکون یای تحتانی	نام ماه دوازدهم از هر سال و روز پنجم از هر ماه
سابک	بزای معجمه مفتوح و سکون نون و فتح فارسی	کنایه از موافق مقابل مخالف	سپهر	بکسر اول و سکون بای فارسی و فتح هاء و سکون واو	آخر و انتها و سر و سایه و منتهی باشد و سپید
سادهسپهر	بدال ابجد	فلک اطلس که از کواکب ساده است	سپس	بکسر اول و فتحه بای فارسی و سکون مهمله	پس و پسر
ساذ	آخر زای مهمله	شتر عربی اهل سیاه شتر نر	سپسار	بکسر اول و سکون بای فارسی و سین مهمله بالف و راء مهمله	دلال جوبی سمسار
سارا	راء مهمله با الف	خالص اکثر استعمال این لفظ با زر و مشک و عنبر آید	سپهون	بکسر اول و فتحه بای فارسی و سکون نون و دال بالف و مهمله و ضم سیم و سکون نون و دال معجمه	ماه دوازدهم از هر سال و روز پنجم از هر ماه شمسی روز بهمن
سازاد	بزاء	موافقت در مزاج و کارها و همچنین سازکاری بخلاف فارسی	سپهون	بکسر اول و ضم بای فارسی	مرآوردن چیزی بجبری بزور
				بکسر اول و کسر بای فارسی و سکون واو و راء مهمله بالف و مهمله دیگر	گوی آهن بی کرده نار
سازگار	بهر دو سین مهمله	صاحب ترکیب و تجرید و کلی از جمیع ایران که هیچ چیز بهتر از آن هم بوده اند از ساسان بخت ساسان پنجم که هر هم و سایر است		بکسر اول و کسر بای فارسی و سکون واو و ضم بای ابجد و سکون واو اول	سر لشکر و صاحب و خداوند
ساک	بکاف تازی در آخر			بکسر اول و کسر بای فارسی و سکون واو و فتحه راء مهمله و سکون واو و فتحه بای ابجد و سکون نون و دال	علم و حرف و اعمالی که در لفظ عجب نیاید
سالخورده	بسکون لام	پیر از زندگی و همچنین سالخورده و زیارت			
سال	بسکون لام و میم مفتوح	تاریخ که نگاه دارند حساب سال	سپهبان	بفتح اول و سکون هاء و نون و تحتانی	افلاک کلیه و آن فلک اول و سایه آنها
سابان	تحتانی بعد نون	حساب و سال و سیر و	سپیدکار	بیاء تحتانی و دال ابجد	
سابان کردن		ترتیب اسباب ساختگی کار	سپیدکار	بکاف تازی بعد و راء مهمله	کنایه از مردم نیکوکار و صالح
سابیز	بزاء معجمه بر بندن کار	حوض مطلق بنا	سپیدقدم	بفتح اول و سکون دال ابجد و سکون میم	سحرگاه و صبح صادق
سابگیرن		کنایه از التفات نمودن	سپیل	بفتح اول و کسر بای تحتانی و سکون لام	آواز پرندگان
سابین			سپهبد	بفتح اول و سکون هاء و کسر بای فارسی	

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
ستم	بکسر اول و فوقانی بالف و میم	برابر و سازاب مطلق و خصوصاً کلام	سخن	بفتح اول و ضم آن نیز	وزن کردن
ستایش	بروزن فرایش	دعا و ثنا و شکر و نعمت و آفرین	سخت	بفتح اول و ضم نیز	سوزان و سنجیده و شاد
سخن	بکاف فارسی بالف و نون	از قصیده و مثنوی چنانکه شاعر از آغاز قصیده بسوی مطلوب کرده باشد برجوع کند و از آن گریز نامند	سخن	بضم اول و ثانی و بضم اول و فتح ثانی	کلام
			سخن بودن		سخن گفتن
ستایشگران		مساجد و معابد	سخن زن	بفتح زاء هوز و سکون نون	شاعر و قصه خوان
ستاره	بفتح اول و فوقانی و سکون رای مهمله و سین مهمله بالف	حاد آن قوتی است که بدان ادراک اشیاء خارجیه کرده شود	ستاره	بفتح اول و فتح دال ابجد و هاء هوز آخر	آتش شعله کشنده و نام زردهم هر ماهی
			ستاره کام	بفتح اول و سکون دال ابجد و کاف تازی و الف و میم	از کسی چیزی طلب کردن از روی اضطرار و مضرورت
سرسای	بتحتانی معروف در آخر	حسی محسوس	سر	بفتح اول و سکون رای مهمله	آرش فکر و خیال و زور و قوت
ستم پرور	بهای فارسی	کنایه از ظالم و ستم روا دارنده	سرایش	بکسر تحتانی و سکون شین معجمه	زبان حال مقابل زبان حال و سخن گفتن
ستیزه	بضم اول و ضم فوقانی و سکون مهمله و کاف فارسی	نبرد و ستیزه کار	سرنجش	بروزن رنجش	بهره و حصه و نصیب و اخذ و جذب و مرصاب
			سر بزانو نشستن		کنایه از مراقبه کردن و غمگین بودن
سرکش	بکسر کاف فارسی و شین معجمه در آخر	صفت جلال مقابل صفت جمال	سر برکردن		کنایه از خواب برخاستن و بیدار شدن
ستون	بفتح اول و فتح فوقانی و سکون مهمله و فتحه واو و سکون نون	زن بارآمده بعربی عقیله	سر بگریبان بردن		کنایه از فکر کردن و اندیشه نمودن
			سر	بفتح اول و سکون رای مهمله و فتحه باء ابجد و هاء هوز با الف	دیت که بدل خون باشد و فدیه که از بهر نجات محبوس دهند
ستودن	بضم اول بروزن جهودان	گوشه‌ای عملی که نقش بر سنگ بیارند			
ستودن	بکسر اول و ضم آن	وصف کردن	سرپرست	بروزن زورپرست	خادم و خدمتگار
ستوه	بضم اول بروزن گروه	عاجز و ملول	سرپیچان	بجیم تازی	زیده و خلاصه
ستیغ	بکسر اول و فوقانی و تحتانی مجهول و غین معجمه	راست و درستی	غلطیدن		تامل کردن و درنگ کردن
ستیزه	بروزن شکیبیدن	جنگ و ستیز کردن و نافرمانی کردن و نزاع و درشتی کردن	سرو	بفتح اول و سکون مهمله و حاء مهمله و واو معدوله و شین معجمه	کسی که از سر آب بالا تا دهن خوب سور بود
ستیغ	بکسر اول و سکون شین معجمه	تجاوز و تعدی	سرواسب	بفتح اول و سکون رای مهمله و الف ابجد و سین مهمله و باء فارسی	اهل فکر و نظر

لغت	اعراب	معنی	لغت	اعراب	معنی
سرسرے	هر دو سین مهمله بروزن مرمرے	فرومایه و کار آسان	سرخ	بفتح اول و سکون فا و دال مهمله و سکون ق و کاف فارسی	شرح تفسیر گاه بر کلام خالق و نوشته شود گواه بر کلام مخلوق
سرش	بضم اول و راء مهمله و دال ابجد و شین معجمه	فرشته وحی آورنده و خلق و نوشته و همچنین سرشت و فطرت آدمی	سکالیدن	بکسر اول و کاف تازی	فکر و اندیشه نمودن و گفتگو کردن
سروشه	بضم با ابجد و سکون دال مهمله	رئیس الملائکه	سرخ	بکسر اول و کاف عربی و بجای فارسی	فکر و کار ساختن کردن
سرش بام		فرشته بام آورنده از سوی خدا		نیز بکسر لام و سکون شین معجمه	
سرخانی	تحتانی معروف و با فارسی	مرتبه ملکیت و کنایه از زنان	سکالان		کنایه از سختی کش و همچنین سنگ جگر
	با الف و فتحه تحتانی و هاء هوز	پرستی کردار خوب	سگدل	بکسر دال ابجد	کنایه از مردم آزار
سرنگون	بکسر کاف تازی و سکون مهمله و دال ابجد با الف و راء مهمله	مرد نیک کردار که اما بفرشته گردد	سماد	بفتح اول و سکون میم و راء مهمله و الف و دال ابجد	وهم و خیال سماوی بباد رفتن و خیالی
سرون	بضم دال ضم راء مهمله و واو معروف و نون	شاخ گاو	سمر	بفتح اول و سکون میم و راء مهمله و واو معروف و دال ابجد	جمع و در اصطلاح صوفیه یاران خداوند تعالی همه بیدار و موجودات گوهر همه فروز
سرسار	بفتح اول و سکون راء مهمله و واو و تحتانی معروف و فتح سین مهمله و راء هوز	خوش و فرخ	سمرا	تحقیق اعراب بالا گذشت	جمع الجمع و در اصطلاح صوفیه آنست که آفریننده را در آفریده و آفریده را در آفریننده
سره	بفتح اول و فتحه راء مهمله و هاء هوز	خالص	سمند	بروزن قلندر و سمندل	جانوری باشد بر هیئت که آتش شود
سرین گاه	بضم اول و کسر راء مهمله و تحتانی معروف و نون	مطلق نشستگاه و تخت پادشاهان		بلام بجای راء مهمله و سمندون	
سزا	بزای معجمه	پاداش نیکی و بدی و لایق و موافق	سمیر	بفتح اول و میم و تحتانی معروف	دعای خیر مقابل نفرین
سفت	بضم اول و سکون فا و فوقانی	دوش جربی کتف		بفتح اول و میم و تحتانی معروف و فتحه نون و هاء هوز بصدا کن	پارچه نازک و رقیق
سفته	بضم اول و سکون فا و فتح فوقانی و در آخر هاء هوز	سوراخ کرده شده همچو مروارید و جز آن و بمعنی جوهری که از سلک بلک دیگر بر بند بطور رصاصت با براه تکلف و بسعی کاغذ زر که بندی از بندی کنند و بفتح اول هم آمده		بفتح اول و سکون فا و فتحه و سکون راء مهمله	مردم صاحب حال و وجد
سکال	بکسر اول و کاف تازی	فکر و اندیشه و خواهنده	سماع		جایی که بسرود آن را هم شنوند و از آنجا فاعل کنند

لفظ	اعراب	معنی	لفظ	اعراب	معنی
شاد خواب	داد معدوله بروزن آفتاب	خواب خوش	شایش	بکسر تحتانی و سکون معجمه	امکان و جواز و حصول
شاد خواست	باداد معدوله بروزن بازخواست	شوق و اشتیاق	شایش بود	بحاء مهمله و داد معدوله و دال ابجد تحتانی معروف	امکان بالذات
شاد خوار	بروزن جاکار	خوشحال و زن فاحشه مطربه		بضم بای ابجد و داد معروف و فتح ...	وجودی که در وجود او احتیاج بغیر نباشد و عدم او را ...
شادروان	بضم دال ابجد و سکون راء مهمله و داد و الف و نون	پرده بزرگ مانند سایبان و سراپرده		...	بغیر ممکن الوجود گویند ...
شارستان	بسکون راء مهمله و سین بی نقطه با الف و نون	شهر و شهرستان		بفتح ... و سکون واو و تحتانی معروف و شایست هستی بحذف ها هوز از لفظ شایسته	بر آن قاطع و در بین هر چیز ... غلط کرده و واجب الوجود ذات
شاریم	با راء مهمله و سکون سین مهمله و فوقانی با الف و نون	شهر و شهرستان و عمارتی که پیرامون شهر باشد و نام آن در زمانه بهرام	شای ورد	بکسر تحتانی و فتحه واو و سکون مهمله و دال	الاه نام جزیره هفتم از زمین پرویز
شار	بشین معجمه با الف و راء مهمله	رقص و جهد	شاهنوز		ماه عربی قمر
شاهنگ	بفتح لام ...	...	شاهنگ	بفتح ...	...
شاهی پایه	با فارسی با الف و تحتانی معروف با ...	شاهی بارگی بر سنگ زار رو	شاهنگ	بفتح ها هوز و سکون نون و کاف فارسی	شاه و شهنگی که ... از کوکب
شاهسو	بهر دو شین معجمه	بر خود بول کننده	شاهباز	با ...	سیکه ... بازی کند و صورتهای پرنده معروف عربی ...
شاهان		خانه زنبور و چیزی باشد بر پادشاه	شاهباز	بفتح ...	همچنین ... برگ بکاف تازی
شاه	بروزن ماه	اصل و خداوند و داماد	شاهوبان	بها فارسی	کنایه از شب بیدار و شب پیما ...
شاه	بفتح شاه و سکون راء مهمله و با فارسی	ملک مطلق یعنی پادشاه	شب آب	بها فوقانی با الف و باء ابجد	... افروز
شاه	با الف و کاف عربی	در همه حال و همه رو	شب تار	با فوقانی با الف و راء مهمله	شب خون که در حال غفلت بر دشمن
شاهیدان	بروزن جاهیدان	پادشاهی کردن و بزرگی نمودن	شب چراغ	بجیم فارسی	... که در شب مانند چراغ بنا ...
شاهیده	بروزن جاهیده	مرد با تقوی و صلاح	شب خوش	بخاء معجمه و داد معدوله و شین معجمه	کلمه وداع شب ...
شایان	بیاء تحتانی	مخفف شایگان یعنی لایق و جایز و ممکن	شب روان	بفتح راء مهمله	کنایه از شب بیداران و سالکان و روان
شاه	بفتح کاف تازی و سکون لام	یکی از پیران عجم نامش	شب شدن		کنایه از آخر شدن ایام شباب و جوانی
	و ضم تحتانی و واو معروف	کیومرث هم گویند	شب	بفتح اول و سکون باء ابجد	جنده و زاد
شایگان	بکسر تحتانی و کاف فارسی با الف و نون	فراخ و در خورد سزاوار و ...	شت	بفتح اول و سکون فوقانی	کلمه تعظیم بجای لفظ حضرت

و هر چیز که لایق پادشاهان بود و نام یکی از نهرهای خسرو پرویز

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
بنیاد	بفتح اول و سکون نون فوقانی و کاف فارسی و الف و نون تحتانی معروف	بنیاد و اساس		بفتح اول و سکون میم و ها و فارسی بواو معروف و زای مهمله	بر وزن دارنده کسی را برکاری عربی فارسی شمپور گر زیادت لفظ گر بکاف فارسی همین معنی
سپید	بخای معجمه بر وزن سرید	کلمه تعظیم بجای لفظ حضرت	شمپوری	بزیادت تحتانی در آخر	حرفی مقابل الراد یعنی کلمه کی بلاده
	بفتح اول و سکون دال ابجد و کاف عربی و تحتانی معروف و شین معجمه	کمان آسمان یعنی قوس قزح	شمرش	بضم اول و ثانی و کسر راء مهمله و سکون شین معجمه	فرض کردن و تقدیر کردن
			شمنده	بفتح اول بر وزن زنده	مرد شجاع و دلاور و پهلوان و پسنده
شمردن	بضم اول و فتح دال ابجد یا بکسر و سکون دال	واقعه نویس کسی حالات واقعه برنگارد	شمردن	بر وزن رسیدن	بر شمردن و بر شمردن و بهوش شدن
			شناب	بکسر اول و نون با الف و باء ابجد	شناور در آب و همچنین شناه بر وزن نگاه
شمار	بضم اول و سکون میم و کاف	زمین شکافته و تخم کارنده کارین معلم همچنین شمار تحتانی از شمار بردن	شناسا	شناسا جمع شناس بفتح معجمه و نون با الف و سین مهمله و تا با الف و بکسر الف تحتانی بحول و سکون جیم و فا	صفات ثابته که ذات کسی بود
شگافه	بکاف عربی بر وزن قبافه	مضرب شگافه زدن مطرب	شفقتن	بضم اول و ثانی	شفیدن بالفتح عربی سماع
شگاه	بکاف عربی بر وزن تباه	زنگش عربی جبه	شودن	بواو معروف	شدن
شکرخواب		خواب خوش		بفتح اول و فتحه دال و سکون نون و دال ابجد	سبب و باعث و ماده هر چیز و همچنین شو بفتح اول و ثانی شو زدن
شکردن	بکسر اول و کاف تازی	صید کردن و شکستن و علاج کردن همچنین شکردن			
شگفت	بکسر اول و فتح کاف عربی و سکون فا و فا	تعجب و شگفت کاف تازی همچنین	شهریار	تحتانی با الف کشیده و راء مهمله	پادشاهی بزرگ از پادشاهان عهد خود
شکوبیدن	بضم اول و ضم کاف عربی و واو مجهول	پریشان ساختن	شهریه	بر وزن تقریر	نام ماه هشتم از سال و روز چهارم از
شکوه	بضم اول و ثانی کاف عربی مضموم	حشمت و شوکت و شکوه بکسر اول و ثانی		بفتح اول و سکون راء مهمله و تحتانی معروف و فتح واو و سکون راء مهمله	بمعنی شهریه که ایک گذشت
شکوهیدن	بکسر اول بر وزن نکوهیدن	ترسیدن و واهمه کردن و بضم اول اظهار ترس			
شکیبا	بکسر اول و فتح کاف فارسی و سکون راء مهمله و فا	نیکو و زیبا و لطیف و صاحب شکوه	شهنشاه	با شین معجمه بر وزن قدمگاه	پادشاهی بزرگ از پادشاهان عهد خود
			شهه	بفتح اول و فتح ها و هو و در عربی	آواز اسپ عربی صهیل
شکفتن	بکسر اول و کاف فارسی	تعجب کردن	شیاریدن	بر وزن نشانیدن	زراعت کردن
شگون	بضم اول و کاف فارسی و واو معروف و نون	فال نیک و مبارک	شید	با و تحتانی مجهول و دال ابجد	نور مطلق و سلطان و روشنائی است

نام	اعراب	معنی	نام	اعراب	معنی
شبیه	بسون بالف و با ابجد	نور مجرد محض خالص کنور از روشنی	خیاد	بضم اول و با ابجد بلفظ اول	مرد که جانب حق گذارد در کاری از کارها
شبیه	بکسر و سکون بهمله و کسر با مفتوحه و سکون با موحده و ضم با ابجد و دال	روان نفس بعد روح القدس	خواجه	بفتح اول و جیم فارسی و خ و جیم بحذف الف	بلاف دان و حیز و مخنث و دیوث
			غوربن	بروزن معنی	بروزن عربی خربال
شبیه			غزیز	بفتح اول و زای مهمله و تحتانی مشدد و زای هوز	حلم و ترک انتقام بدی
شبیه	بزای مهمله و تحتانی مجهول و زاء	نور فیاض که بر همه سرزند	غوی	بکسر اول و زای مهمله و تحتانی مجهول	فریاد کردن غریوان بزیادت الف و نون
	بجیم با الف و نون	و آن نور الهی است	غنچه آب	بجیم فارسی	جای که روی آب در وقت باران پدید آید
شبیه		انوار سانحه فایضه	غوند	بفتح اول و سکون نون و فتحه واو و سکون نون	عهد و پیمان و شرط
شبیه	بکسر و فتحه با هوز و سکون میم و الف عین مهمله و واو مجهول و شین معجمه	انوار مکاشفه یعنی نورهای که باهد گرد برابر شهند از اصطلاح صوفیه پارس	غوده	بروزن ربوده	در خواب شده و دیم خواب کنایه از مرد عاقل
			غولان روزگار	بکسر نون از بهر اصلاحات	کنایه از دنیا پرستان و ستمگر بدبخت
شبیه	بفتح کاف عربی و یای تحتانی	نور ظاهر کننده مراد است از تصورات			
شبیه	کاف عربی با الف و رای مهمله	کسی که سخن طرفه گوید و گاهی کنایه از سخن			

باب لغات فا سعفص

نام	اعراب	معنی	نام	اعراب	معنی
شیفته	بروزن پخته	عاشق و مدهوش	فاریاب	بازای فارسی	خمیازه کشیدن
شیفته	بفتح با ابجد و سکون مثلثه و جیم با واو و یای تحتانی	عاشق هر چه بهایت	فر	بفتح اول و سکون ثانی و مهمله	شان و شوکت و فرت و نور و زینت
		بسبب عشق هم آمده	فرقانی	بفتح اول و زای مهمله با الف کشیده و قاف با تحتانی و نون ساکن و فتحه نون و واو با الف و دال	آسمانی گفتار و وارین کلام فرامین علوی و اوامر عالی
شیکار	بکاف عربی بروزن پکار	کسی بی اجرت بکار گرفتن			
شیم	بروزن میم	کلمه تعظیم چون شیخ و خواجه	فراخ آستین		کنایه از مردم کریم با همت و فراخ رو
شیون	با ثانی مجهول	ناله و آهی که در وقت مصیبت کنند	فراز	بفتح اول و زای مهمله با الف و زای معجمه	بلند و کشاده و بعد از معنی زبان
شیوه	بروزن میوه	ناز و کرشمه و روش و قاعده و قانون	فرازجام	بجیم عربی با الف و میم	نام فلک هشتم و عربی فلک الثوابت
			فرازش	بفتح اول و زای مهمله و الف و زای معجمه	نام فرشته رب النوع اسب
			فرازبان	بفتح اول و زای مهمله با الف و زای معجمه و میم با الف و نون	حکم و فرمان

باب لغات عین معجمه

نام	اعراب	معنی
غازه	بزای معجمه	گلگونه که زنان بر رخسار بسبب صفا و جلا

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
[illegible]	بفتح اول و را مهمله با الف و زای معجمه با حای معروف و نون و بفتح اول و سکون زای مهمله و فتحه واو و سکون نون و دال	علامه عالم علوی نام کتاب از تالیف جمشید شاه	[illegible]	بفتح اول و سکون زای مهمله و جیم تازی و تحتانی معروف و شین معجمه با واو معروف و را مهمله	رسول و نبی که فرستاده از سوی خدا بود
[illegible]	بفتح اول و را مهمله با الف و فتحه را و سکون میم ساکن و دال الفبا و بفتح اول و سکون زای مهمله و خای معجمه و نون	حصول اخلاق و ملکات	فرخ	بفتح اول و ضم ثانی مشدد	حجت و زیبا رو
			فرخ زاد	با را معجمه و الف و دال ابجد	هم فرشته موکل بر زمین و مبارک نژاد
[illegible]	بفتح اول و سکون زای مهمله و با و ابجد	شوکت و عظمت	فرخج	بفتح اول و تقدیم خای معجمه بر جیم فارسی	رشوت
	با الف و فتحه را مهمله و را		فرخشید	بخای و شین معجمه بر وزن شفقور	پیغمبر عربی رسول
[illegible]	بفتح اول و سکون زای مهمله و با و ابجد	[illegible]	فرخس	بفتح اول و سکون را مهمله	حکمت
	با واو معروف و دال ابجد		فرزانه	بر وزن [illegible]	حکیم و عاقل و عالم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بفتح اول [illegible]	حکمت [illegible]
فرت	بفتح اول و سکون را مهمله و فوقانی	[illegible]	[illegible]	[illegible] دال ابجد	[illegible]
[illegible]	بفتح اول [illegible]	[illegible]	[illegible]	بفتح فا و سکون [illegible] و فتحه را [illegible] سکون نون و شین معجمه با الف کشیده و دال ابجد	[illegible] که [illegible] فرو بردن [illegible]
[illegible]	بفتح اول و سکون [illegible] و ابجد	[illegible]	فرزانه	بفتح اول و سکون مهمله و معجمه	بزرگ پیغمبر که بعربی مرسل نامند
				بفتح اول و سکون [illegible] و را معجمه بفتح و میم ساکن و تحتانی با الف و را مهمله	بزرگ نماز که بهر روز آن گزارند
[illegible]	بفتح اول و سکون [illegible] و فتحه	[illegible]	فرسار	بفتح اول و سکون مهمله و سین مهمله با الف و را مهمله	قوت عدالت باختیار حد اوسط میانه
فرتوک	بر وزن [illegible] مهمله و فوقانی	شب پره عربی خفاش		بفتح اول و سکون را مهمله و سین مهمله با الف و دال بفتح اول و فتحه را مهمله و سکون سین مهمله و فوقانی	جادوی و ساحر
فرجاد	بجیم تازی با الف و دال ابجد بر وزن فریاد	مرد فاضل و دانشمند			
فرجام	بفتح اول	انتها و آخر	فرستاد	بکسر اول و کسر را مهمله و سکون سین مهمله و فتح فوقانی	رسول و خبر مرسله
[illegible]	بفتح اول و سکون را مهمله و جیم عربی با واو معروف و دال	معجزه و خرق عادات که کرامات گویند	[illegible]	بفتح اول و سکون را مهمله و فتحه سین مهمله و سکون نون و دال ابجد با الف و جیم تازی	دین مهاباد که نخستین از پیمبران ایران است و شریعت آن را [illegible] نام چنانکه در [illegible] تصریح این

لفظ	اعراب	معنی	لفظ	اعراب	معنی
فرشته	بکسر اول و سکون شین معجمه و فوقانی مفتوح	عوامی ملک	فروزه	بفتح اول و زای مهمله و واو مجهول	مستوعب حاصر که چیزی را در خود
فرشته کرد	بکسر فارسی و سکون مهمله و دال ابجد	شهر فرشته عالم ملکوت باشد		و بفتح با و ابجد و زای مهمله و نون ساکن و دال	فرو برد
فرمان روان	بتاء فوقانی و نون با بای موحده و نون	کنایه از روحانیان که تن شان از بس لطافت آزاد و برکران است	فروده	بضم اول و ضم زای مهمله و واو معروف و فتح دال و ها هوز	خسیس و دنی و دور بر آن معنی و تمامت و خست نوشته
فروغ	بفتح اول و سکون شین معجمه و یای تحتانی معروف و میم	قسم پاره در مطلقا و قسمی از کتاب قرآن و محو خصوصا	فروز	بضم اول و ضم زای مهمله و واو مجهول و زای معجمه	نور و فروغ خورشید و ذره بر آن است
فرگاه	بفتح اول و سکون مهمله و کاف فارسی و الف و واو موحده	بجای لفظ حضرت و جناب	فرواج	بفتح اول زای مهمله و واو مجهول و زای معجمه و الف و نون و فتح فا و سکون زای مهمله	رب النوع آسمان
فرگفت	بفتح اول و ضم مهمله و کاف فارسی و فوقانی	فرمان و حکم	فرو نیاید		وارد نشود و لازم نیاید
فرگرفت	بفتح اول و سکون زای مهمله و کسر کاف فارسی و تحتانی مفتوح و زای مهمله	شرط	فروشنگر	بکاف فارسی مفتوح و سکون زای مهمله	روشن و نورانی و وصف و مداح
			فروغ	بروزن دروغ	نور خورشید و آتش و جز آن
فرم	بفتح اول و سکون زای مهمله و میم	عمود و اندوه	فروردین	بفتح اول و سکون زای مهمله و فتح واو و سکون دال مهمله و دال ابجد و یای تحتانی و نون	نام اول ماه شمسی است بودن خورشید در برج حمل و نام فرشته بر آن ماه و نام روز دهم از هر ماه شمسی
فرمان روا		پادشاه نافذ الحکم			
فرمین	بزای مهمله و کاف فارسی بروزن تنگین	غمناک	فرو	بفتح اول زای مهمله و واو مجهول و کاف تازی با الف و سین مهمله	دون همت و خسیس
فرنج	بفتح اول و سکون زای مهمله و فتح میم و سکون نون و دال	مردم نورانی و صاحب شکوه و حشمت	فرو کش	بکسر اول زای مهمله و واو مجهول و کاف تازی مفتوح و شین معجمه	دعوی و فرو کش کردن بمعنی با حجت
فرنگ	بفتح اول و سکون مهمله و فتح نون و آخر ها هوز	نفرین عربی است	فروماید	بکسر اول	بد اصل و بد اساس و حقیر و بی هنر
فرنود	بفتح اول و سکون زای مهمله و نون با واو معروف و دال	برهان و دلیل و حجت فرنودی بیان نسبت حکیم است دلالی	فروهر	بضم اول زای مهمله و واو مجهول و کسر ها هوز و سکون نون و فتح دال	درشته و خوب و نیکو سیرت با ادب
فرهنگ	بفتح فارسی و سکون زای مهمله و فتح ها هوز	نامه که در آن بسیار فرنود نگارند و نام کتابی در حکمت		بضم اول زای مهمله با واو مجهول و فتحه ها هوز با زای مهمله	قایم بالذات بعربی جوهر بمقابل عرض

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
دوبیدو	بکسر اول بروزن نکوهیده	ظاهر شکوک و بفتح اول عاقل دانا	[illegible]	بکسر اول و سکون راء مهمله و فتحه تحتانی و سکون ادهوز	نفرین عربی لغت
[illegible]	بفتح اول و سکون مطلق و واو تحتانی مخفوف و تشبیه حجه	تقصیر کاهلی و درنگ در کار و خشونت	[illegible]	بفتح اول و کسر ثانی هم آمده	نام عقل اشتم و نام ادرشاهی سروف
فردیده	بروزن برچیده	موصوف	[illegible]	بکسر اول و زای معجمه بالف و کسر تحتانی و سکون سین مهمله و فتحه فوقانی	زیاده افزون فزونی ترجیح فزاینده ترجیح دهنده
فردیابی	تحتانی بالف و با ابجد با تحتانی موصوف	[illegible]	[illegible]	و همچنین فزونی بی فزایش کر بکاف فارسی	ترجیح بلا مرجح
فرد	بفتح اول و فتح ثانی باشد یدار هو	[illegible]	[illegible]	بکسر اول	سنگ تیز کردن آهن
[illegible]	بفتح اول و سکون مهمله و فتحه هاء هوز و سکون معجمه و فوقانی	سحر و ساحری	[illegible]	بفتح اول و سین مهمله بالف و تحتانی	افسون کردار کننده و همچنین فریبنده
فرهند	بفتح اول و سکون فاء و فتح هاء و سکون نون و دال ابجد	نزدیک و خردمند	[illegible]		کنایه از عالم سفلی
فرهند	بفتح اول و سکون مهمله و فتحه هاء هوز و سکون نون و دال	حسب عقل و خرد و بزرگی سلطان	[illegible]	بفتح اول و سکون شین معجمه	شبیه و نظیر
فرهنگ	با کاف فارسی	علم و ادب و سنجیدگی	[illegible]	بفتح اول و شین معجمه بالف و راء مهمله	فشردن و بستن و کشیدن
فرهنگ	با سین مهمله بالف و راء مهمله	[illegible]	[illegible]	بکسر اول و کاف فارسی بالف و راء مهمله	چهار پشت چارپا و اسباب و مال و بار و دار
[illegible]	بفتح اول و سکون راء مهمله و فتحه هاء هوز و سکون نون و کاف تازی با الف	بیانه و وسط	[illegible]	بفتح اول و سکون نون و دال ابجد و زای فقیر بکسر اول	نقطه که از او جزو نباشد
فرهوده	بروزن محمودی	کسیکه دین خود را رست بود	[illegible]	بضم اول بروزن خموش	فرفته شدن و فریفتن و در گفتار
فرهند	بمیم مفتوح بروزن فرزند	مرد دانا و پاکیزه روزگار	فیروز	بروزن دیروز	ظفر و کامیابی و همچنین سرخ و بادام
[illegible]	بزای معجمه و خاء معجمه بروزن انگیختن	تربیت کردن و ادب کردن و همچنین و همچنین بحیم فارسی بروزن هم چیدن	[illegible]	بکسر اول و تحتانی مخفوف و سین مهمله بالف و کسر راء و تحتانی معروف	اهل هم و همکار و ابن هم و هم زد پست از چهار فرد که جمشید آنها را مرغ روزگار خود را بهر روز بخشید
فریب	بروزن شکیب	غافل کردن و طلسم		**باب لغات کاف عربی**	
فریبگاه	بکاف فارسی	طلسم و همچنین قریبه بحذف الف	اکابین	بهار موحده بروزن بابین	هر زمان و همچنین کابین و بهای بکارت

باب	اعراب	معنی	باب	اعراب	معنی
کاف	فوقانی با واو معروف و راء مهمله	زاد و جهاد که به پرستش الهی مشغول شوند و این فرقه است از فرق مقرر کرده جمشید	کاو	بسکون واو	شجاع خوش قامت و کاو کاو کردن
	باتحتانی معروف		کاوک	بروزن ناوک و کاو کاو الف کشیده	صبح و میان تهی
کات	تاء فوقانی در آخر	قطره	کاهش	بکسر هاء هوز و سکون شین معجمه	نقصان پذیرفتن مشتق از کاهیدن
کاچه	بجیم فارسی با الف و راء مهمله و کاف حالی آخر	آلات داد و ستد و ضروری خانه	کده	بفتح اول و فتحه ثانی و جیم با هاء هوز در آخر	خانه عربی است و کدبانو از هوز
کارگر	بفتح کاف فارسی و سکون راء مهمله	صانع و موثر کارگر خرد عقل فعال	کدبانو		خاتون خانه و مراد از آن زن معتبر و کدخدا صاحب خانه
کارشناس		کاوان منجم خاتون جان اهل تجربه		بفتح اول و دال مهمله و تحتانی مجهول و فتحه واو و سکون راء مهمله	باغبان و فلاحت کننده
کاکلیک	بکسر راء مهمله و کاف فارسی و تحتانی بالف کشیده	پادشاه و وزیر و کارزار و کارزن و هر یکی از عنصر			باغبان و فلاحت کننده و باغبانی
			کران	بکسر راء مهمله بروزن امان	کنار و انتها کرانی بزیادت تحتانی معروف
کاچیلان	نون بالف و فتح میم و هاء هوز در آخر	صفتی که کسی دیگر کردش تواند و بمعنی جنگ نامه	کراچیلان	بفتح اول و راء مهمله با الف و جیم فارسی	آواز اکبان هنگام حمله نهادن
کاستر	بسین مهمله بروزن راستر	ناقص کاهیده کاست هر جا کاو و جو	کرزبان	بکسر اول و راء مهمله با الف و زاء هوز با الف و نون	سرایان بنازه گزاران بکاف فارسی بروزن خراسان همین معنی گزار خرام باز
کافتن	بروزن یافتن	کاویدن خوبی بحث	کرشیده	بروزن خرشید بشین معجمه	متفرق و پریشان گردیده و تباه شده
کالیده	بروزن بالیده	درهم شده و شکفته	کروه نخست		معلول اول مخلوق اول آخر و نخستین عبارت از آنست
کالیو	لام با تحتانی و واو	ابله و حیران و دیوانه و بیهوش و دیوانه مزاج و همچنین کالیوه بزیادت هاء هوز	کرکاف	بکاف عربی مفتوح و سکون راء و دال مهملتین و فتحه کاف فارسی و سکون راء مهمله	فاعل قریب که در میان او و مفعول واسطه بود
کالیوکی	بکاف فارسی و تحتانی معروف	ابلهی و حیرانی	کوفه	بضم اول و سکون مهمله و فتحه فا و هاء هوز	تراب و اجر که از سیکو کاو و تراب شده
کام		مقصود و همچنین کامه بزیادت هاء هوز	کشاک	بفتح اول و شین معجمه با الف و کاف عربی	ضمیر جون من تو و انچه
کامو	بروزن ناموس و کاموس بروزن ناموس	بسیط مقابل مرکب		بفتح اول و فتحه شین معجمه و سکون کاف عربی	خطوط آن علی استقبال عرض کنند هر توی خطوط اشتباه که از اقلام بر در خشند
کانا	نون بروزن دانا	احمق و ابله			
کافور	نون بروزن کافور	کندو که فلاد آن باشد		بشین معجمه بروزن فهمیده	خطوط که بر نوشته کشند و شده بکسر اول و فتح شین معجمه همین معنی
کانون	بروزن قانون	آتشدان			

اعراب	معنی	اعراب	معنی
کشن	بفتح اول و شین معجمه و نون	انبوه و بسیار	کوپل	باباء فارسی بروزن فوفل	سنگ و دیوار و چوب و کوپله بزبان
کشوه		بسیط مقابل مرکب	کوبن	بباء موحده بروزن سوزن	افزار آهنگران عربی مطرقه
کشور خدا		مالک اقلیم که بادشاه بود	کوچ	بضم اول و واو مجهول و جیم فارسی	زن و فرزند و اهل و عیال
کفیده	بروزن قصیده	شگافته و از هم پاشیده	کوش	واو مجهول و شین معجمه	نام روز چهارم از هر ماه شمسی
کن	بفتح اول و فای مخفف و تحتانی معروف و نون	امر بقوله باب چنانچه گفتی هستی بقوله وجود گفتی نیستی بقوله عدم		بضم اول و سکون ها هوز و ضم بای ابجد و سکون دال	عابد و مرتاض و دلال و مضراب و خراج و دار حرب ان جهنم
کلاه سلطان	بضم اول	کنایه از شخص عظمت	کمین جهان	بکسر اول	عبارت از وجود انسان مقابل مبدی جهان
کمر بسته		کنایه از ستوده و مهیا		بضم اول و سکون ها هوز و فتحه نون و ها هوز با اظهار حرکت و فتحه کاف فارسی و هر دو با تحتانی معروف	کمیتی یعنی قدمهای زمان که از هم نقوش حصول است
کمزن	بزاء معجمه بروزن کردن	کسیکه کمالات خود را عظمتی نماید			
	بضم اول و نون با الف و فتحه زاء معجمه و سکون نون و کاف فارسی	تحفه و هدیه و لایت خداوند زمین	کی	بفتح اول و سکون تحتانی	بادشاه و بادشاهی و بادشاه
			کیا	بکسر اول و تحتانی با الف	بادشاه جبار و بادشاه کوچک
کداء	بضم اول و فتحه دال و سکون ها هوز	دانا و حکیم و مبارز و سپه سالار	کی آباد	بباء موحده بروزن بی آباد	عالم جبروت
کژ	بضم اول و کسر زاء معجمه در آخر	کژ خواه نیک باشد خواه بد همچنین کشت بزراعت تا زوقتی	کیاخره	بکسر اول و تحتانی با الف و ضم خاء معجمه و فتحه راء مهمله و ها هوز	نوری که از جانب حق است بر بادشاهان تابد و همچنین کیاخوره بواو معدوله
کژن	بضم اول و نون و واو معروف و نون	حال حالت همین کژن بزراعت ها هوز			
کژوه و کاژه	بسیم با الف	حالت منتظره		بهر دو جا با تحتانی بروزن قرابین و کشیش بروزن روشن	جباری و قهاری
کژ	بفتح اول و زاء فارسی	طعن سرزنش و همچنین کوازه بزراءت ها هوز در آخر	کیشمند	بروزن روشمند	صاحب قهر و جبر
			کیش	باباء مجهول و شین معجمه	خطبه که ترکش بود و ملت و مذهب
کژ	بضم اول و سین مهمله	صفت و قانون و قاعده و طرز و همین معنی کوا است بزراءت ها هوز	کیفر	بفتح اول و سکون تحتانی و فتحه فا و سکون راء مهمله	مکافات بدی
			کیخسرو		بادشاه بلند مرتبه و عادل و مظلوم بادشاه
کوپال	باباء فارسی بروزن روپال	عمود و گرز آهنین	کیشده	بباء تحتانی بروزن بنده	غالب و خیر

لفظ	اعراب	معنی	لفظ	اعراب	معنی
کبو	بفتح اول و تحتانی با واو معروف	ماده و علت و سبب و بزرگی بود و بمعنی	کرامی	بکسر اول	عزیز و محبوب و گرامی بکسر میم و تشدید جیم
کبودان	بفتح کاف عربی با تحتانی و واو معروف و کسر تحتانی و واو معروف و دال ابجد بکسر	علت وجود نفس	کبودان	بفتح اول و را مهمله با الف و نون و دال ابجد و واو معروف با دال	ابر سیاه تیره و بخاری که ملاصق زمین باشد
کیهان	بالفتح بروزن ایشان	جهان و روزگار و کیهان بکاف فارسی بمعنی	کران روز	براء مهمله مفتوح و واو ساکن	ستاره و برج و کواکب ثابته
کیوان	بفتح اول و با تحتانی بروزن ایوان	نام ستاره که بعربی زحل نامند و فلک هفتم جای اوست	کران سنگ		کنایه از صاحب وقار و مرد حکیم
			کران سایه		صاحب جاه
کیومرث	بفتح اول و تحتانی با واو معروف و ضم میم و سکون را مهمله و ثاء مثلثه در آخر	نزرگ پادشاه عالم و نام پادشاهی که پیش از همه پادشاهان جهان بود و گاه و رسم جهانداری را ایجاد کرد	کران شنو		دیر شنو و بی اصم
			کران پایه	میم الف کشیده و فتح تحتانی و هاء	خبر نفیس و پیش بها
			کرانستین	بکسر اول و فتح اول هم	قصد کردن و میل کردن و نافرمانی
			کرانیش	بکسر اول بروزن تابش با شین معجمه	قصد و آهنگ و میل
کواره	با خاء معجمه و واو معدوله بروزن آواره	گهواره که در آن خواب کنند و کودکان را خوابانند	کرانی	تحتانی معروف	اضافیه که منسوب بسوی نسبت اضافت
			کراه	بکسر اول و را مهمله با الف و واو هوز	میل و قصد و رغبت
گاری	براء مهمله و تحتانی معروف	هر چیز بی ثبات و ناپایدار		ضم اول و سکون را مهمله و ضم بارا ابجد و سکون را هوز	بخیل و مکار و بزرگ و مفرط در حکمت و دانش
گازه	بزاء معجمه	ریسمانی که بر آن نشسته جنبند			
گازی	بزاء معجمه و تحتانی معروف	گلی است بو یا هندی کیوره	گرداب	بفتح اول و سکون را و کسر دال	زیرابی که در آبش خورشید
گازه	بزاء فارسی	جا و مقام	گردش	بکسر سوم و شین معجمه	تغیر و تبدیل
گاه		تخت پادشاهان و کرسی زرین و بمعنی زمان و جا	گردنده	بکسر اول بروزن نیم خنده	حشرات الارض یعنی جانورانی که
گاه گیر	بروزن ماه میر	دارنده عربی حال مشتق از حلول	گردان ستاره	بفتح اول	کواکب سیاره چون زحل و مشتری و مریخ و شمس و قمر
گاری	بفتح اول و فتح با فارسی و سکون مهمله و فتحه دال ابجد و ها هوز در آخر	دور مقابل متسلسل آن بوقف دو چیز است هر یکی بر دیگری		بکسر اول و سکون مهمله و دال ابجد و فتح کاف فارسی و سکون را مهمله و دال ابجد و با تحتانی معروف	حرکت مستدیره یعنی برگشتن سپهر بر گرد مرکز خود
گرس	بفتح اول و را مهمله با الف و سین مهمله	لقمه و نکه و نواله	گرسنه	بکسر اول و سین مهمله و نون و شین معجمه	فراهم شدن و ساز و آرزو

کلمه	اعراب	معنی
گرار	بکسر اول و سکون راء مهمله	فلک صعیر میانه تحتین فلک بعربی انرا مدور گویند و بعضی انرا مدور هفت تحتانی و هفت فوقانی هفت کواکب ثابت کوکب سیاره
گرادن	بکسر اول و سکون راء مهمله و فتح دال ابجد و فتح واو و نون	بمعنی جمع کردن و گرد آمدن جمع و تفسیر اصطلاح صوفیان در بیان سیر و سفر و سیر و گذشت
گرت	بفتح اول و فتح راء مهمله و سکون تاء مثناة فوقانی	فرو بردن چیزی حلق عربی بلغ
گرفته	بروزن فرسته	نیز فرو بردن و پنهان کردن گفتن
گرفته لب		کنایه از خاموشی و عزلت و صامت
گزار	بکسر اول و سکون راء مهمله و فتحه واو و سکون راء مهمله	واجب الوجود و آن موجودی بود که عقل صدم انرا هرگز تجویز نکند
گزاف	بفتح فاء و سکون راء مهمله و فاء موقوفی بالف و شین معجمه	واجب الوجود کور و واجب قرار وجود ذات ایزدی باشد جل شانه
گراه	بروزن ستوده	جماعت مردم
گره		عقده کنایه از جسمانی تعلقات
گزاره	بکسر اول و سکون راء مهمله و تحتانی بالف و نون	فدیه که از بهر نجات کسی دهند
گزارش	بروزن پرورش بواو مفتوح	مرضیت کرانرا بعربی فوهاد بهندی داد گویند
گزارا	بضم اول و زاء معجمه بالف و کسر راء مهمله و سکون شین معجمه	تعبیر خواب ادا کردن سخن و تفسیر و شرح گزارش گر تعبیر خواب تعبیر کننده سخن و معنی پرورنده
گزارا	بروزن مارا	سخن ادا کننده
گزاره	بضم اول و زاء معجمه بالف و فتحه راء مهمله	تعبیر سخن و تعبیر خواب و تفسیر و شرح
گزارش نامه		تعبیر و شکافتن و گزارشی نامه

کلمه	اعراب	معنی
گزارون	بضم اول	ادا کردن فرض و قرض و تعبیر سخن
گزاب	بکسر اول و زاء معجمه بالف و فا	هر زه که سخن بیهوده باشد و کار عبث
گزادن	بضم اول و زاء معجمه و تحتانی معروف و فتحه دال ابجد و راء هوز	منتخب و برگزیده شده و گزیده بضم اول همین معنی
گزت	بضم اول و زاء معجمه و تحتانی معروف و راء مهمله	چاره و علاج
گزیدگی	بضم اول و زاء معجمه و تحتانی معروف و کسر نون و شین معجمه	برگزیدگی و صحابت و همچنین گزینی تحتانی معروف
گزین	بضم اول و سکون آخر	گزیده و انتخاب کرده شده
گساردن	بضم اول و سین مهمله	خوردن شراب و غم
گساط	بضم اول و سکون سین مهمله و فتحه تاء فوقانی و کسر راء مهمله و شین معجمه	بساط و فرش و تهیه سخن و آن کتابی بود که پیش از آغاز کردن مقصود برگزارند
گسیل	بضم اول و سین مهمله و تحتانی معروف و لام	روانه ساختن و فرستادن
گشاد	بضم اول و شین معجمه بالف و دال ابجد	وسیع و فراخ
گشادنامه	نون بالف و فتحه میم و هاء هوز در آخر	منشور و عنوان کتاب و فرمان پادشاهان
گشاده زبان		فصیح بلیغ که سخن بیالودگی
گشاده گان	بضم اول	جاگاه فصول که سر گرما و سرما و خزان باشد
گشاده	بفتح اول و سکون شین معجمه و فوقانی بالف و سین مهمله و دال ابجد	بزرگی در میان خلایق و فضلا و صحت فرض همچو مبصر
گشاده	بفتح اول و سکون شین معجمه و فتحه تاء فوقانی و دال هوز در آخر	منقلب و سخاوت

تحتانی و گزارنامه بخط شین معجمه همین معنی

و سازوار و مناسب و موافق و مطابق

لغت	معنی	اعراب
[illegible]	بفتح اول و فتحه شین معجمه و سکون مهمله و بارفارسی	انکشاف است چیزی را بصفاتی درونی و بالودو روانی جبلی اسرار بمقابل استدلال که در یافتن حقایق اشیا بود بدلیل
کشیپ	بتحتانی معروف در آخر	حکیم اشراقی بمقابل حکیم استدلالی
[illegible]	بفتح اول و فتحه معجمه و سکون نون	بسیار انبوه و همچنین کشن بکون معجمه و کشن بضم اول و سکون شین معجمه خرامیدن بر مقابل باد و درخت
کلاشا	بکسر اول بروزن کلاه	لقب پادشاه کیومرث که رسم پادشاهی کرد ایجاد
کلین گوی	بکسر اول و ثانی	کره خاک که زمین باشد
کمان	بضم اول	ظن بمقابل یقین و همچنین کمان باز فرمان باشد
[illegible]	بضم اول و سکون نون و فتحه باء ابجد و سکون دال ابجد	قبه و گنبد نیز و کنایه از آسمان
[illegible]		نام گنج چهارم و گنج شادآورد بشین معجمه نام گنج هفتم از خزاین خسرو پرویز
[illegible]	بضم اول و سکون دال ابجد با الف و فتحه واو و سکون مهمله	مرد شجاع مردانه و سپهسالار را نیز گویند
گوگرد	بزای معجمه و خای معجمه	بیت المقدس و بعضی اعلام دیگر در زبان گذشته
[illegible]	بفتح اول و سکون ثانی	زمین پست و مرد شجاع مبارز و مهتر و محتشم
[illegible]	ثانی مجهول و شین معجمه	بمعنی مشهور که بعربی اذن گویند و نام روز چهارم از هر ماهی و نام فرشته موکل بر بهمان
[illegible]	بهمزه الف و واو بالف کشیده و بتحتانی زده	شخصی که هر چه شنود همه فهم خوب بگیرد
گوشاخ	بفتح نون و خاء معجمه	کمین گاه

لغت	معنی	اعراب
گوش پیچ	بباء فارسی و تحتانی مجهول و جیم فارسی	گوشمالی که از بهر تادیب دهند
گونه	واو معروف و فتح نون در آخر هاء هوز	نوع و آن قسمی از جنس چون [illegible]
[illegible]	بفتح بارفارسی و سکون مهمله و فتحه واو و سکون راء مهمله	فرشته موکل بر ابر و بر نوع عربی رب النوع
[illegible]	بفتح بارفارسی و سکون تحتانی و فتحه کاف و راء مهمله و تحتانی معروف	صورت نوعی که از بهر هر نوع مقرر است
[illegible]	بفتح اول و واو ساکن و فتحه باء هوز و سکون راء مهمله	قایم بالذات عربی جوهر و معنی مروارید و نر آدم آید گوهر آن عبارت از عناصر گوهری جوهر است
گوهر سفتن		کنایه از سخن خوب گفتن
[illegible]	بکسر اول و تحتانی مجهول و هاء هوز و تحتانی معروف	دنیا و جهان و روزگار گیتی بزوده بباء فارسی دنیا طلب کنایه از بادشاه
[illegible]	تحتانی معروف و راء مهمله و لام	حکمرانی و فرماندهی
[illegible]	تحتانی مجهول و فتحه واو و راء مهمله ساکن	حس مشترک و آن قوتی است در دماغ که مجمع صور محسوسات است
[illegible]	بفتح اول و سکون تحتانی و هاء هوز با الف و نون	دنیا و روزگار و جهان و بکاف عربی نیز همین معنی

باب لغات لام

لغت	معنی	اعراب
لاد		بنیاد و دیوار و لاد بر این معنی بنا بر [illegible]
لالک	بروزن کالک	پای آواز تاج خروس

نام	اعراب	معنی	نام	اعراب	معنی
ابدان	بروزن سائیدن	نالیدن و هرزه گوی کردن		بفتح اول تشدید زا و هوز با الف و کاف تازی	علت و ماده چیزی الهاکی بمختلف سوف و ماوی متعادل کاموی و بجود
	بفتح اول و با ابجد با الف و دال ابجد	بارانی که از ابر سازند بهر حصار از باران و لباد بالضم چوبی که بر گردن گاو نهند هندی جوا		بفتح اول و سکون ار بجو و زار مهمله با الف و سین مهمله و با فارسی	اعتدال جسمی و نام بادی است که گنجیش بهیزوی فرمان باد و شمال هر دو سرد
بدیدن	بروزن رسیدن	طاف و گزاف کردن			
بج	بضم اول و جیم فارسی	برهنه و خالص		بضم اول و سکون ثانی و فتحه فا و سکون و قافی	ناریجه که دختران از پارچه سازند لهفتان جمع
بخت	بفتح اول و خا معجمه و قافی	بازو عربی جرو نخان جمع بخت			
بختی	بتحتانی معروف در آخر	جزی مقابل کلی و آن مفهومی بود مانع شرکت بسیار را		**باب لغات میم**	
بخ	بتحتانی معروف	افلاک جزئیه که در روز افلاک کلیه در آمده اند چون مثل و جز هر دار علم هیات و اصح	مخ	بخار معجمه	زر ناشر و مردم حسین و مناق
			ماخور	بخار معجمه و واو معروف و را مهمله	خرابات که میکده باشد
بخلخ	بفتح هر دو لام و سکون هر دو خا معجمه	ضعیف و لاغر		بفتح دال ابجد و سکون نون و فتحه دال ابجد و سکون را مهمله	زن پدر هندی میندر
بدر	بفتح اول و را معجمه و تحتانی معروف و را مهمله	پوشنده و پرهیزگار			
بم	بفتح اول و سکون تحتانی	رحمت و آسایش		بکسر را مهمله و سکون سین مهمله و با فارسی مفتوح و سکون نون و دال ابجد با الف و نون	نام روز بست نهم از ماه شمسی و نام فرشته موکل آب و در مصطلح ابن اندر و بار هند
بند	بفتح اول و سکون نون و دال ابجد	بیرالله تناسل و در هند هم همین معنی			
بنگ	بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی	عربی اعج و آلة تناسل	مادر پیران	همچو ماردر آستین	کنایه از دشمن نزدیک و از دوستان کنایه از دوست
بیمارستان	براء مهمله بروزن بندر	جای که مردم هر روزه آنجا طعام خورند و معنی مفسر و بزرگان	مارستان	بکسر را مهمله و سین مهمله با الف و نون	بیمارستان که دار الشفا نامند
			باره	براء مهمله بروزن چاره	حساب و محاسبه دفتر
بوسیدن	بروزن بوسیدن	فریب دادن و فروتنی کردن چاپلوسی	بام		مادر حربی الله مالک تصغیر آن
بیمار	با و سوف و شین معجمه	مخدوم بمعنی مریضی که بمرض اجذام گرفتن اعضا بود مبتلا گردد	بان		همچو لفظ ضمیر جمع متکلم بصیغه اوست
			بانا	بنون بروزن دانا	مانند و کلمه تحقیق و بمعنی بیدار
بول	بروزن غول	بی شرم و بیحیا	بستن	بکسر نون و سکون سین مهمله و فتحه فوقانی و نون	صفت چیزی بستن و بخیه شده

	اعراب	معنی		اعراب	معنی
ماه	عربی قمر و نام روز دوازدهم از هر ماه شمسی و نام دوستی مکلل جرم			بفتح بعلی و سکون شین معجمه و کاف عربی و واو معروف	حریم ملوک و بالاخانه و شکوی تحتانی همین معنی
آفتاب	پرتو آفتاب و تیر ماه و آفتاب بحذف الف همین معنی				
مهر	بکسر اول و هاء هوز و فتح راء مهمله و میم و سکون هاء هوز	آلهٔ که از آن مهر تاریخ کنند و برنجیر گویند عربی عقب	مغ	بفتح اول و سکون ثانی	عمل زندهای بجای شهد و مغ بکسر اول
			ملنگ	نون بر وزن پلنگ	مجرد و سر و پا برهنه و مست
مورخ	بسکون ثالث بر وزن چار روزه	تاریخ دان نگاه داشتن حساب سال و ماه و روز باشد بمعنی مه سال	موبد	بضم اول و واو مجهول و کسر با ابجد و سکون دال ابجد	حکیم عالم و صاحب دانش پرستان
			مود	واو معروف و دال ابجد	جانوری معروف که عقاب باشد
نماز	بروزن تازیانه	مشاهره یعنی آنچه از هر کسی ماه بماه مقرر کنند و ماهواره و مهواره نیز گویند		واو مجهول و شین معجمه و کاف فارسی مفتوح با راء مهمله	زنی که در گرد و تمیان نشسته دیگر زنان را گرداند عربی نباحه
نیمه	بفتح با تحتانی و هاء هوز در آخر	مقدار و شمشگاه و ماده هر چیز و بنیاد و اصل هر شی	موکده	بکاف تازی بر وزن موصده	دارستی عربی مطلق مقابل مضاف و مقید
			مونه	بضم اول و فتح نون	خاصیت طبعی خون حرارت آتش و رطوبت هوا
نسر	بفتح اول و فتحه فوقانی و سکون را و سین مهملتین	صنوبری که از هر طرف و دفع جانوران در کشتها نصب کنند	نوبهاری	واو مجهول و فتحه تحتانی و سکون نون و دال ابجد با تحتانی معروف	صنعت گری
مر	بفتح اول و سکون را مهمله	حساب هر عددی از اعداد حساب	مویدان	بروزن رویدن	گریه کردن و نوحه کردن بر بفتح تحتانی
مرت	بفتح اول و سکون را مهمله و تا فوقانی	زنده مقابل مرده		بکسر اول و سکون هاء هوز و الف ممدوده با را ابجد با الف و دال	نام بهری از بهران عجم که دیگر بهران آن مرزبان پیر و او شدند
مرد	بفتح میم و سکون هاء هوز	مرد کمبخت چشم بی نهان العین			
مرده ریگ	بضم اول و سکون را مهمله و فتحه دال و هاء هوز و راء مهمله و تحتانی معروف و مردری بحذف هاء هوز و مرریگ بزیادت کاف عربی در آخر	مالی که از مرده بعقب ماند عربی متروکه و ترکه و میراث	موبدان	بکسر اول و سکون هاء هوز و راء مهمله و خاء معجمه و واو معدوله	خطاب همچو خان و ملک جزان
مرز	بفتح اول و سکون را مهمله و زاء معجمه	زمین حد مرزبان با ابجد حاکم سرحد	مهرگان	بکاف فارسی	نام روز پانزدهم از هر ماه
مردگانی	بزاء فارسی و کاف فارسی بر وزن تکه زنی	مژده و خبری که بشارت رسان دهند	مهی	بکسر اول و هاء هوز و تحتانی معروف	زنی که همین معنی مهی تنگ در بزرگ
مسون	بفتح اول و سکون سین مهملتین و را مهمله و واو معروف و دال ابجد	دعا و افسون	مه مرد	بکسر اول و هاء هوز و میم مکسور و سکون مهمله و دال	اسمی است بهر همچنین همین معنی
			مه آویر	بکسر اول و الف ممدوده	حلول اول که خرد بخشین و بی عقل

	اعراب	معنی
[illegible]	بکسر اول	[illegible]
شکن	بکسر اول	نقیض و ضد
[illegible]	بکسر اول و سکون دال مهمله و کاف فارسی و دال معروف و فتح نون	جنس که بالاتر از نوع است چون جانداری که از انسان بالاتر است و در اینجا خرد و بار و نوع و واقع شود چون انسان جانداری را گویند که عقلی و حسی دارد
[illegible]	بکسر اول و سکون دال مهمله و ضم دال مهمله و فتح نون و سکون دال	ابداع یعنی نو آوردن چیزی
[illegible]	با تحتانی مجهول و زای معجمه	اسباب مهمانی و کسی که بر آن طعام خورند سفره بان با دال ابجد ضیافت کننده
[illegible]	بضم بای ابجد و دال معروف و دال با الف و نون	پیدا کننده کان میانه آسمان و زمین عربی کائنات الجو چون برق و ابر
میانگیر	بکاف فارسی و تحتانی معروف و زای مهمله	جدا کننده میانه دو چیز از اخلاط و تفریط
میدان	بکسر اول بر وزن دیدن	جدید و نو بودن
میلام	تحتانی معروف و زای مهمله	نام فرشته رب النوع باد

باب لغات نون

	اعراب	معنی
[illegible]	با الف حدود ده پیش از عین معجمه	اول یعنی آنچه آغاز و ابتدا شود و نخستین انجام روز آنچه پایان و آخر باشد
ناب	با با و ابجد	خالص صاف
نابای	با با ابجد با الف و آخر با تحتانی	محال متقابل ممکن و جایز
نابسود	بکسر با ابجد و دال معروف	نو و جدید و دست نابسوده
نابسه	بفتح با ابجد و سین مهمله	خاص متقابل عام
نابود	بضم با ابجد و واو معروف و دال ابجد	معدوم و مفلس و همچنین نابوده
نابیجه	بجیم فارسی با الف و ها مهمله با دال ابجد	ضروری الوجود که او تعالی باشد
نابیشه	ابجد با الف و شین معجمه	جل شانه و همچنین ناچار است
ناخ	بخاء معجمه	ناف که بعربی سره نامند
ناداشته	بشین معجمه و تاء فوقانی	افلاس
[illegible]	بضم دال ابجد و ضم راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح فوقانی	مرکبات تام التراکیب چون ابر و برق و خزان که زمان و از پایدار نماند
[illegible]	بکسر با فارسی و سکون سین مهمله و فوقانی با الف و نون	دختر پستان برآمده خواهر
[illegible]	راء مهمله مفتوح و سین مهمله و تحتانی معروف و دال ابجد مفتوح	کودک نابالغ که هنوز بحد بلوغ نرسیده باشد
ناسازان	بسین مهمله با الف و زای هوز و الف و نون	متضادان و متخالفان که یکی با
ناشو		محال و ممتنع مقابل ممکن و شو محال
ناکام	بکاف تازی	نامراد و لاعلاج
[illegible]	بضم گاف فارسی و زای معجمه و تحتانی معروف و راء مهمله	ضرور و لابد و ناگزیر آید یعنی لازم آید استعمال می شود
ناگزیر	با با ابجد با الف و سین معجمه	ضروری الوجود که ذات او تعالی باشد
ناگوهر		متقابل گوهر یعنی عرض که قائم بالغیر باشد
ناو	واو در آخر	جهاز خورد و کشتی